



قسمت دوم

نبرد با، بی دینی

درباره کسروی و کسروی گرای

تالیف: شیخ مهدی سراج انصاری

تحقیق: سید ملک محمد مرعشہ

به نام خدا

اللهم عجل لوليک الفرج

www.bahatismiran.com

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

با سلام

تدیرو ورود شما دوستان گرامی که در راستای مبارزه با جهان کفر و اسلام ستیزانی همچون بهائیان گامهایی نو برداشته اید را تبریک گفته و از خداوند متعال پیروزی روز افزون شما رادر این عرصه خواستار است.

درضمن این پایگاه اینترنتی (بهائیت در ایران www.bahatismiran.com) آمادگی کامل همکاری در جهت افزایش غنای علمی با کلیه عزیزان فعال در این عرصه را اعلام نموده و انتظار عمل متقابل از سوی دوستان را نیز دارد.

و از شما عزیزان انتظار تبلیغ سایت بهائیت در ایران را که یک سایت جامع در زمینه ارائه کتب، مقالات، سخنان و خاطرات متبریان از بهائیت، تصاویر، صوت، فیلم،... و هر گونه سندی که در جهت افشاگری بر علیه فرقه ضاله بهائیت می باشد دارد.

امید آنکه بتوان در جهت روشنگری اذهان مسلمین و تنویر افکار فریب خوردگان این فرقه ضاله گامهایی ارزشمند برداشت.

موفق باشید

منتظر شما هستیم

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

ارتباط با ما :

bahatismiran@bahatismiran.com

bahatismiran@gmail.com

info@bahatismiran.com

bahatism1@yahoo.com

گفتار سوم

نیرنگ‌بازی های مدعی پیامبری

ابلهانی پس از پیغمبر اسلام (ص) به دعوی پیغامبری برخاسته و هر یک، گروهی را دور خود جمع کرده و بالاخره دیر یا زود رسوا شده‌اند. وداستان هر یک از آنها را تاریخ نوشته است و ما در این موضوع سخن نخواهیم راند. چیزی که مورد بحث ماست و باید در پیرامون آن گفتگو شود، این است که مدعیان پیغمبری هر یک با نیرنگ مخصوص به مقام ادعا آمده‌اند و به وسیله آن نیرنگ مدتی کار خود را پیش برده‌اند. و به طوری که جهان در پیشرفت بوده و تطورات در هر امری از امور دنیا شده است، نیرنگهای دعوی پیغامبری نیز رو به پیشرفت نهاده و تطوراتی نیز در آن رخ داده است!

وسرّ این تطورات آن بوده است که هر مدعی پیغمبری آینده، از مدعی پیغمبری گذشته درس عبرتی آموخته، و این پیغمبر سیستم جدید در نیرنگ بازی استادتر از پیغمبر!! گذشته شده است. و این تطورات همینطور ادامه داشته، تا اینکه در زمان ما به درجه کمال رسیده است. و مدعی پیامبری در این عصر دانش و فرهنگ، نیرنگ های دقیقی را به کار برده که هیچ یک از پیشینیان مانند آنها را دریافته بوده‌اند. و مقصودش از این نیرنگ‌های مبهم و گیج کننده؛ آن است که بلکه بتواند مردم بی مایه این عصر را گیج نموده و مرام خود را انجام دهد.

ناگفته پیداست که کشف اینگونه نیرنگ ها سخت دشوار خواهد بود و احاطه کامل را به نوشته‌های او لازم دارد؛ ولی ما به خواست خدا پاره‌ای از این نیرنگ بازی ها را که کسروی در نوشته ها و گفتارهای خود به کار برده است، یکایک برای خوانندگان در این گفتار با دلیل و منطق کشف خواهیم کرد:

۱- نیرنگ بازی او در لغت

از روزی که لغات در جهان برای معانی مخصوص وضع شده است تا امروز همه افراد بشر هر یک از آن، لغات را به معنی مخصوص خود به کار برده و می‌برند و همچنین در ترکیب لغات از حیث اعراب و بنا، قواعدی در کار بوده است که موقع استعمال آنها مراعات شده و می‌شود.

«علی محمد باب»^۱ که از دانش بهره‌ای نداشت، آمده حقی به گردن لغات گذاشته و در زندان نحو، زنجیر اعراب را از گردن لغات برداشت؛ ولی در معانی لغات نتوانست تصرفی بنماید. منتهی از خود، لغات بی‌معنی را بافت و پیروان خود را به آن وسیله گیج و بدبخت ساخت. اما کسروی که خود را مرد دانشمند می‌داند! نیرنگ بالاتر از آن را به کار برده و از راه دیگری آمده است؛ درباره لغات تصرفات نموده و حق بزرگی هم به گردن لغات گذارده است و آنها را از زندان فرهنگ ها و قاموس ها نجات داده که تابع میل گوینده و نویسنده باشد، مثلا نام پیغمبر که از نخست به کسی داده می‌شد که از طرف خدا به آفریدگان به واسطه وحی پیغامی آورده باشد، چون این مرد با ادعای خود ناسازگار دیده، به

^۱ علی محمد شیرازی درباره‌اش به کتاب «فتنه گران سیاست سیاه» تالیف استاد سید ملک محمد مرعشی رجوع فرمائید.

مقام انکار آمده و این واژه را پاک دروغ دانسته و فرمان غلط بودن آن نام را صادر نموده و در کتاب «ورجاوند»^۲ چنین نوشته است:

«نام (پیغمبر) که همانا نخست (پیغامور) و (پیغام آور) می بوده، از همان معنی است به گمان آنها برانگیخته با خدا به سخن می پرداخته و پیغام از اومی آورده، این است ما می گوئیم این نام غلط است و معنای راستی را در بر نمی دارد.»

و برای این ادعای خود دلیل روشنی که داشته است همان ناسازگاری آن نام با ادعای پنداری خود بوده است و بس، و گرنه در تمام فرهنگ های جهان واژه های (پیغمبر) و (پیغامبر) و (پیامبر) و (پیغام آور) و (پیغام ور) به کسی گفته می شود که واسطه میان دوکس باشد. و به همین جهت مورد استعمال این کلمات مترادف، از نخست اشخاصی بوده اند که واسطه میان خدا و آفریدگان بوده اند و آن اشخاص از یکسو، مرام و مقصود خدا را به واسطه وحی گرفته و از سوی دیگر به مردم می رسانیده اند. به همین مناسبت در لغت عرب به اینگونه اشخاص «رسول» و «نبی» اطلاق می شد. و در زبان فارسی پیغمبر و مانند آن گفته می شد. چون خود این لغات مؤید عقاید مسلمانان است و کسروی هر چه فکر کرده است بلکه این نام را بر خود بچسباند، دیده با آن بنیادی که ریخته است سازشی ندارد، لذا به دروغ بودن آن نام حکم کرده است؛ ولی از این موضوع غفلت نموده که:

اولاً: اگر نام پیغمبر در فارسی بر برانگیختگان خدا، نادرست و غلط باشد، نام رسول که زبان عربی است نیز باید نادرست باشد. و حال آنکه می بینیم در کلمات فصیحی عرب عموماً و خصوص قرآن به معنی پیغمبر به کار برده شده است و هیچ کس به غلط بودن آن نام حکم نکرده است؛ مگر اینکه در قاموس کسروی آن نام نیز غلط بوده باشد!

ثانیاً: برانگیخته از طرف خدا هم نیز به آن معنی که کسروی قصد نموده است، باید عنوان وساطت را داشته باشد، و گرنه تنها به کار برخاستن دلیل بر این نخواهد بود که از طرف خدا است؛ زیرا ما می بینیم سران هر توده نیز به کار برخاسته و چه بسا میلیون ها نفوس را تکان داده اند. چنانکه هیتلر و موسولینی و استالین و مانند آنها از پیشوایان کشورهای بزرگ هر یک به کاری برخاسته و ده ها میلیون نفوس را تکان داده اند. و خواست خدا را دلیل بر برانگیختگی آوردن نیز غلط است.^۳ زیرا همان سران نامبرده را که مثل آوردیم نیز کارهایی را که پیش می برند به خواست خداست و در جهان هیچ کاری بدون خواست خدا صورت نگیرد. پس نام پیغمبر را غلط دانستن برای کسروی جز از نادانی نتیجه نخواهد بخشید و کارهایی که در پندار خود از آغاز انتشار پیمان انجام داده است - و حال آنکه هیچ کاری را انجام نداده است - نیز دلیلی بر برانگیختگی او نخواهد بود؛ مگر آنکه عنوان وساطت را میان خدا و آفریدگانی برای خود قائل باشد و آن را بتواند ثابت نماید؛ در این صورت فرقی میان برانگیخته و پیغامبر نخواهد بود؛ زیرا اگر نام پیغمبر غلط باشد بنا به دلایل

^۲ورجاوند بنیاد صفحه ۷۱ (مؤلف)

^۳این مطلب را کسروی در کتاب «خدا با ماست» مطرح نموده است. (مؤلف)

فوق، نام برانگیخته نیز غلط خواهد بود و الا هر دو صحیح بوده و به اشخاصی گفته می‌شود که دارای وحی و عنوان وساطت بین مخلوق و خالق را داشته باشند.

۲- نیرنگ بازی او در قرآن

قرآن کتاب آسمانی پیغمبر اسلام است و هیچ کس را شبهه نیست که این کتاب پاک از آغاز اسلام تا امروز به همین وضع بوده که هست و به هیچ وجه به هیچ آیه ای از آیات آن، دست خیانت نرسیده است که تحریف نماید و میان کتاب‌های آسمانی این فضیلت مخصوص قرآن است که از هر جهت محفوظ مانده و مانند دیگر کتاب‌های ادیان، چیزی از او کاسته نشده و چیزی بر آن افزوده نگردیده است.

این است که در میان مسلمانان حجت و دلیل و رهنما بوده و هست. و نیز دلیل بر جاودانی بودن دین اسلام است که مانند کتاب‌های آسمانی سایر ادیان از میان نرفته است. و [چنانکه] کسروی نیز به این اعتقاد ما در مجله پیمان به طور صریح و آشکار اعتراف نموده است.^۴ ولی پس از چند سالی که گذشته، در همان مجله پیمان داوری قرآن را نپذیرفته است^۵ و پس از آن خجالت نکشیده، برای اثبات مقاصد خود در چندین جا از قرآن دلیل آورده است، آن هم نه از راه راستی، بلکه به همان عادت‌هایی که دارد، از راه نیرنگ و حیل و برای گیج کردن شنوندگان و خوانندگان؛ یعنی او آیات قرآنی را نیز باز بجه مقاصد خود قرار داده است.

مثلا در کتاب خود پس از شرح اینکه چگونه بر او وحی شده است، چنین می‌گوید:

«این بود داستان، این بوده راز آنکه می‌گویم: من به این راه با خواست خدا برخاستم و با راهنمایی‌های او پیش آمدم؛ خدا پرده از جلو بینش من برداشت. فرهش^۶ هم جز این نمی‌باشد. در قرآن نیز همین را گفته «الم نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ»^۷ «فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ»^۸ «آمدن و رفتن فرشته و پرده برخاستن با خدا همه افسانه است.»^۹

اولاً: از قرار معلوم در آن انجمن که این حرف‌های بی اساس گفته شده، کسی که از قرآن آگاه باشد نبوده است و همه آنها از کسان بی دانش و یا بی اطلاع از اسلام و قرآن بوده‌اند که به این حرف‌های پوچ و توخالی گوش می‌داده‌اند. بلکه

^۴ چنین نوشته: «یکی از فزونی‌های اسلام است که کتابی از خود پیغمبر آن در دست هست و از این است که بنیاد آن همیشه استوار و برپاست. این است بدعت‌هایی که در این دین پیدا شده به آسانی از میان بریزد و به آسانی بنیاد راستین آن دوباره برپا شود. و هم از اینجاست که این دین جاوید است.» (ماهنامه پیمان سال یکم شماره ۱۱ صفحه ۱۴) (مؤلف)

^۵ چنین نوشته: «اگر قرآن تواند داوری کرد، پس این کشاکش‌ها چگونه پیدا شده؟» (ماهنامه پیمان، سال پنجم، شماره ۱۱-۱۲ صفحه ۵۰۲) (مؤلف)

^۶ قره را به این معانی آورده‌اند: «خوب، بسیار، فراوان، افزون، قوی تر» و معنای دیگر «شکوه، جلال، شوکت، فر»

^۷ سوره الم نشرح، آیه اول

^۸ سوره ق: ۲۲

^۹ کتاب «یکم آذر» صفحه ۱۶. (مؤلف)

پاره‌ای از آنها در ضمن سخنرانی خود که در آن انجمن نموده‌اند، گفته‌های این مرد کج اندیش را تصدیق کرده و نادانی خود را روشن ساخته‌اند.

ثانیا: اگر وحی همان باشد که پرده از جلو بینش برداشته شود، پس در کتاب «ورجاوند بنیاد» آن معنی که به وحی داده شده، چه بوده است؟ شاید گفته شود که دانا گردانیدن خدا کسی را به آمیغها،^{۱۰} همان برداشتن پرده از بینش او است. در پاسخ آن ادعا، باید گفت که این ادعا بر طبق بند ۱۴ ورجاوند بنیاد خلاف آئین است و ما در گفتار «در پیرامون وحی» چگونگی را روشن کرده‌ایم.

ثالثا: برفرض اینکه راه دانا شدن به آمیغها [آمیختن ها] آن باشد که از بینش آدمی پرده برداشته شود، آیا آیه « اَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ » در این مقام چه دلیل تواند بود؟ مگر در این آیه گفتگو از برداشته شدن پرده از بینش در میان است؟! این آیه می‌گوید: آیا ما گشایشی در سینه تو نکردیم و به تو « شرح صدر » ندادیم؟ و شرح صدر در کلمات عرب مقابل ضیق صدر استعمال می‌شود.

واین آیه در مقابله آیه‌ای است که در سوره پانزدهم می‌فرماید: « وَ لَقَدْ نَعَلِمُ اَنْكَ يَضِيقُ صَدْرَكَ بِمَا يَقُولُونَ »^{۱۱} چون در اول بعثت پیغمبر اسلام از دست و زبان بی دینان قریش، بیشتر آزار و اذیت می‌دید و دلتنگ می‌شد، لذا قرآن می‌فرماید: « ما از دلتنگی تو ناآگاه نیستیم، باید تحمل نموده و بردبار باشی. » و چون اسلام پیشرفت نمود و مردم رو به این دین آوردند، خداوند متعال یکایک نعمت‌های گذشته را به یاد پیغمبر می‌آورد و نخست می‌فرماید: « اَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ » یعنی در آن روز که سینه‌ات از آزار کفار تنگ شده بود و مهموم و مغموم بودی، آیا آن هم و غم را من زایل نکردم؟ و سینه‌ات را باز نمودم؟ و فقرات بعد از آن هم همه گواه این مدعای ماست و نیز آیه « اِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا »^{۱۲} که در آن سوره مکرر شده، دلیل دیگری است. و شرح صدر در زبان عرب به طوری که اشاره شد در قابل ضیق صدر گفته می‌شود. و اهل فن می‌دانند که ابداء ارتباطی به وحی ندارد. و ما در این باره در بخش دوم بیشتر سخن خواهیم راند.

اما آیه « فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ » به طوری که در گفتار پنجم «در پیرامون وحی» گفته شده، مربوط به وحی نبوده و این آیه هم همه آیه نیست، بلکه یک قسمت از آیه است که برای فریب دادن بی‌مایه‌ها آورده است. و این رفتار مانند رفتار آن پرخواری است که برای پرخواری خود از قرآن دلیل می‌آورده که خدا فرموده « كُلُوا وَ اشْرَبُوا »

^{۱۰} اهل لغت آمیغ را آمیختن معنا کرده‌اند.

^{۱۱} و می‌دانیم سینه‌ات تنگ می‌شود به سبب آنچه می‌گویند. (یعنی می‌دانیم از گفتارهای زهرآلود بی دینان دلتنگ هستی). سوره الحجر، آیه ۹۷ (مؤلف)

^{۱۲} سوره الانشراح: آیه ۵

۱۳ و دنباله آیه را که «و لا تُسْرِفُوا» است نمی خوانده، و یا مانند آن بی نمازی است که آیه «و لا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ»^{۱۴} را برای خود دلیل می آورده «و انْتُمْ سُكَارَى» را نمی گفته است!...

در واقع کسروی هم تقلید از آنها نموده و آیه را به طور کامل و صحیح و با پس و پیش آن، نیاورده است تا بتواند نیرنگ خود را کاملا اعمال نماید. اینک تمام آیه با دو آیه از مقدم و دو آیه از مؤخر آن که در سوره پنجاهم می باشد: «و نُفِخَ فِي الصُّورِ ذَلِكَ يَوْمَ الْوَعِيدِ وَ جَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَ شَهِيدٌ لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ وَ قَالَ قَرِينُهُ هَذَا مَا لَدَىٰ عَتِيدٍ أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلٌّ كَفَّارٍ عَنِيْدٍ» (روزی که دمیده میشود صور، آن روز، روز کیفر است و با هر کسی راننده و گواه دهنده ای می آید و تو غفلت داشتی از این پیش آمد؛ پس برمی داریم از تو پرده ات را؛ پس دیده تو در آن روز باحدت می شود و می گوید همنشین او این نامه نزد من مهیا بوده است بیندازید به دوزخ هر بی دین عنود را).^{۱۵}

نمی دانم کجای این آیه مربوط به وحی است؟ این آیات را ببرید به یک عرب بی سواد بادیه نشین نشان دهید و بپرسید که آیا این آیه هیچ ربطی به وحی دارد؟! و بپرسید که اگر کسی این آیه را مربوط به وحی بداند درباره او چه باید گفت؟!... و همچون کسی چه نامی خواهد داشت؟ آخر نمی دانم آیه «لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ» با ملاحظه مقدم و مؤخر آن چه بستگی به وحی دارد؟! آیا جمله «فَكَشَفْنَا» را از این آیه دلیل به وحی آوردن، زورگوئی خودسرانه نیست؟! آیا این روش خود نیرنگ بازی بی شرمانه نیست؟ بلی پرده شرم از روی این مرد برداشته شده و به یارانش چنین تفسیر می کند که پرده از بینش من! برداشته شده است!

اما آیات چندی که درباره انکار معجزه نقل نموده است، باید پیرامون آنها به گفتگوی درازی پردازیم تا درست پرده از روی حقیقت برداشته شود و مطلب روشن و آفتابی گردد.

لغزش کسروی در نقل آیات

اولا: بنا به غرور و خودخواهی که این مرد دارد و ابدا هیچ لغزشی را به خود روا ندیده و به اصطلاح متکی بر فهم و دانش خود می باشد^{۱۶} در نقل آیات دچار لغزش شده و آیه ها را غلط و به همدیگر مختلط و ناقص و غیر مرتبط نقل نموده است.

^{۱۳} اعراف: ۳۱

^{۱۴} سوره نساء: ۴۳

^{۱۵} سوره ق: آیه ۱۹-۲۳ (مؤلف)

^{۱۶} در سال ۱۳۱۵ نامه ای به من نوشته است و دو صفحه را سیاه نموده و می نویسد: «ما ابدا نباید لغزشی را به خود نسبت بدهیم!» (سراج انصاری) (مؤلف)

لغزش های کسروی یکی دو تا نیست، او حتی تلفظ صحیح کلمات خارجی را نمی دانست، ولی داعیه راهبری و عدم لغزش داشت. یکی از نویسندگان معروف در شماره ۵۱۰ مجله خورشید مورخ ۲۱ آذرماه ۴۴ خاطره ای از او نقل می کند که بسیار خواندنی است:

ما خیال می کردیم که این لغزش هنگام چاپ کتاب از حروف چین بوده و در غلط گیری دقت نشده است، ولی پس از مراجعه به معنی آنها، معلوم شد که از خود آقای رهنماست!... علاوه در سه کتاب وی^{۱۷} که آیات نقل شده، به همین منوال چاپ شده است، و با این وضع دیگر مجالی برای این نموده که لغزش را جز به خود او به کسی دیگر نسبت بدهیم. اینک آیات را به طوری که در کتاب های او نقل شده در اینجا به نظر خوانندگان گرامی می رسانم:

«وقالوا لن نؤمن لك حتى تفجر لنا من الارض ينبوعا. او تكون لك جنات من نخيل و اعناب فتفجر الانهار خلالها تفجيرا. او يكون لك بيت من زخرف او ترقى في السماء و لن نؤمن لرقبك حتى تنزل علينا كتابا نقرأه او تسقط السماء كما زعمت علينا كسفا او تأتي بالله و الملائكة قبلا.»

و اینک آن معنائی که به این عبارت داده است: «می گفتند یا از زمین چشمه ای بشکاف و یا باغی پدید آور که خرماستان (!!) و انگورستان باشد و چشم ها از میان آن بگذرد، یا تو را خانه از طلا باشد. یا به آسمان بالا برو، یا کتابی نوشته از آسمان فرود آور، یا آسمان را به سر ما بریز. یا خدا و فرشتگان را به جلو ما بیاور» خود این معانی با همه لغزش هایی که در آن ها نیز شده است دلیل است، که آقای دارنده وحی!... مدعی حفظ قرآن!... آیات را ندانسته و مانند سایر ایرادات خود به لغزش دچار شده است، تعجب در این است که همچو مردی می گوید پرده از بینش! من برداشته شده و به من وحی می شود!

تعجب آمیز تر آن است که همچو کسی افتادن کلمه «جز» را در نقل عبارات او که در صفحه ۱۶ شماره دوم هفته نامه «هراز» از نظر غلط گیر افتاده، به رخ ما کشیده و در پرچم^{۱۸} و کتاب «در پاسخ بدخواهان» هو و جنجال به راه انداخته و به خیال خود نقطه ضعفی پیدا کرده و گوهر خود را نشان داده است! و از هزاران لغزش های خود چشم پوشیده و به

داستان کارل مارکس

«...روزی در دفتر پرچم بدم، کسروی مقاله ای پیرامون مارکسیسم یا به قول خودش «بلشویکی» نوشته بود؛ او بدون اینکه از اصول مارکسیسم چیزی بداند، آن را رد می کرد و عجب اینجاست که همان روز نمونه ستونی مقاله او را از چاپخانه آوردند، من که آنجا نشسته بودم آن را برداشتم بخوانم، ضمنا قلم برداشتم تا غلط های مطبوعه آن را هم تصحیح کنم، وقتی رسیدم به نام مارکس دیدم آن را ماکس یعنی بدون R نوشته، اولی را گفتم اشتباه مطبوعه است، اما نه، همه جا این نام به همین شکل آمده بود، موضوع را به کسروی تذکر دادم و گفتم نام این بابا، کارل مارکس است و یک R این وسط لازم است. کسروی نگاه نگاه کرد و گفت: شما اطمینان دارید؟!»

ملاحظه بفرماید نام مارکس را هم درست نمی دانست، اما درباره مکتب و عقایدش ردیه می نوشت.

بدیهی است برای رد کردن یک مکتب فلسفی اول باید موضوع را فهمید بعد درباره اش نفیا یا اثباتا چیزی نوشت. اما کسروی چنان خود را گم کرده بود و چنان فریبی از خویش خورده بود که خیال می کرد برای رد کردن یک موضوع احتیاجی به دانستن خود آن موضوع ندارد!

البته درباره مارکسیسم و فلسفه ماتریالیسم اشخاص بسیار مقالات و کتب بسیار نوشته اند و معایب و محاسن و نقائص آن را نشان داده اند؛ اما آنها از اصل مطلب اطلاع داشته اند...» (س-خ مؤلف)

^{۱۷} در صفحه ۱۹ کتاب «شیعیگری» و صفحه ۸۵ کتاب «بنیاد به زبان عادی» و صفحه ۲۳ کتاب «داوری»

^{۱۸} پرچم، شماره ۷، صفحه ۴ (مؤلف)

روی خود نمی آورد؛ بلکه خود را از لغزش پاک می داند... به قول همشهریانش: تیر را جلو چشم خود نمی بیند، چوبه را در چشم دیگران می بیند!... اینک آیات، به طوری که در قرآن است:

« وَ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرْنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعاً. أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِّنْ نَّخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجِّرَ الْأَنْهَارَ خِلَالَهَا تَفْجِيراً. أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمَتَ عَلَيْنَا كَيْسَافاً أَوْ تَأْتِيَ بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلاً. أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِّنْ زُخْرُفٍ أَوْ تَرْقَى فِي السَّمَاءِ وَ لَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتَّى تُنَزَّلَ عَلَيْنَا كِتَاباً نَقْرُؤُهُ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ أَلَّا بَشِراً رَسُولاً. » (و گفتند هرگز به تو ایمان نیاوریم تا اینکه بشکافی بر ما از زمین چشمه، یا تو را باغی باشد از خرما و انگور و میان آن باغ نهرهایی بشکافی، یا آسمان را به طوری که پنداشته پاره پاره کرده و به سرما بریزی، یا خدا و فرشتگان را گروه گروه بر ما بیاوری یا تو را خانه از طلا باشد یا بروی به آسمان و برفتن تو هم هرگز باور نکنیم تا نامه از آسمان برای ما بیاوری که بخوانیم آن را، بگو منزه است پروردگار من و من جز بشر فرستاده‌ای نیستم)^{۱۹} این بود بیان نمونه‌ای از لغزش‌هایی که در نقل آیات از این مرد رخ داده است.

ایرادها از کسروی نیست

ثانیاً: باید دانست که ایرادات کسروی چه در کتاب «شیعیگری» و چه در کتاب‌های دیگر او از خود او نیست، بلکه همه ایرادات یا از نصاری و یهود و یا از وهابی‌های عنود و یا غیر از آنها از طوایف حسود است که به هر یک پاسخ داده شده است و کسروی از کتاب‌های آنان برداشته و پرچم هیاهو برافراشته است.

همین آیات را «میرزا ابوالفضل گلپایگانی» [مبلغ نادم بهائیت، که به لحاظ تحت نظر بودن، ندامت نامه‌اش را ننوشت] نوشته است و کسروی هم از او برداشته است و در «بهائیکری» اعتراف نموده^{۲۰} که گلپایگانی آیه‌هایی از قرآن نشان داده که گویا هر زمان از پیغمبر معجزه خواسته‌اند اظهار ناتوانی نموده و بیزاری جسته است!... و گلپایگانی هم از نصاری گرفته و در کتاب خود نوشته است. پس کسروی چیز تازه‌ای از خود نیاورده است.

خدا را چنانچه هست نشناخته است

ثالثاً: پاسخ اینگونه ایرادات به یک سخن درازی نیاز دارد که باید در پیرامون آن گفتگوی زیادی بشود تا ریشه آنها پیدا شده و دانسته شود که انگیزه آنها چه بوده است؟ ... ولی در این کتاب مجالی به تفصیل نیست و با سخن کوتاهی راه را به روی طالبان حقیقت باز و اینک به آن سخن آغاز می‌نمایم: ریشه این همه ایرادات خشک و خرده‌گیری‌های خنک تنها خداناشناسی است؛ زیرا اگر عقاید ایرادکنندگان را درست بررسی نمائیم این سخن ما به خوبی روشن می‌شود. اینگونه مردان آزمند نه تنها خدا را نشناخته‌اند، بلکه از پندار خود خدائی ساخته و آن همه هیاهو را به کار انداخته

^{۱۹}سوره بنی اسرائیل آیه ۹۰-۹۳. (مؤلف)

^{۲۰}بهائیکری صفحه ۴۸ (مؤلف)

اند. و اگر واژه «خدا» در زبان و قلم آنها دیده می شود همان خدای پنداری است. همین کسروی با همه آن جار و جنجالش که سخنان پوسیده این و آن را از کتاب ها برداشته و به رخ مسلمانان می کشد و ایرادهای فراموش شده را که پاسخ آنها گفته شده است؛ دوباره از راه نیرنگ بازی و چاپلوسی با آب و تاب در هر دفترچه و کتابی به یاد مردم آورده است، خود درباره خدا عقیده مخصوصی دارد و می گوید: خدائی هست یگانه و دانا و توانا^{۲۱} و برای توانائیش مرزی قائل شده است^{۲۲} و برای کارهای خدا آئینی گذارده است که دیگر نشود.^{۲۳} از این چند جمله چنین در می آید: خدائی است یگانه و دانا و توانا به توانائی محدود که نتواند از حدود توانائی خود گامی بیرون گذارد و نیز برای کارهای خود آئینی نهاده که نمی تواند آئین خود را تغییر دهد و بیرون از آئین کاری صورت نگیرد؛ ناگفته پیداست خدائی به این کوچکی که نماینده اندیشه ناپاک است، خدای پنداری است و همچو خدائی باب - بها - کسروی و مانند آنها را برای یک مشت مردان بیچاره و جوانان آواره برانگیزد، زیرا درخت باید از ریشه تا برگ آخرینش متناسب و جسور باشد: دین پنداری - خدای پنداری - پیغمبر پنداری - پیروان پنداری!»^{۲۴} بلی راست است خدائی که قدرتش محدود باشد و نتواند از آئینی که خود گذارده است گامی بیرون گذارد، همانا برانگیخته های آن هم باید از آوردن معجزه ناتوان باشند؛ زیرا جائی که خدای آنها ناتوان است چگونه آنان برای آوردن معجزه توانا باشند؟! ولی مسلمانان و خدای آنان که خدای جهان و جهانیان است، از این گونه خدایان پنداری بیزارند. زیرا به طوری که با دلائل درخشان ثابت و آفتابی شده است^{۲۵} ذات خدا محدود نیست و صفات خدا عین ذات او است و به هیچ وجه یکی از صفات خدائی را نمی توان محدود دانست. عموم اهل اسلام و در رأس آنان شیعه، خدا را نه تنها یگانه و دانا و توانا می دانند، بلکه همه صفات کمالیه را نسبت به ذات مقدس کبریائی او قائلند و همه آنها را عین ذات می دانند و هیچ یک از آنها محدود به حدی نیست، و از جمله قدرت «توانائی» است. یعنی به هیچ وجه مرز و حدی بر آن نمی توان گذاشت. و او را فعال ما یشاء می دانند که هر چه را صلاح بداند و بخواهد، تواند.

پس نخست باید با کسروی این مرحله را بیوئیم، سپس اگر نیازی باشد پاسخ ایرادات او را بگوئیم؛ و گرنه گفتگوی ما با او بیهوده خواهد بود. همین جاست که ما نمی دانیم کسروی درباره خدا تا چه اندازه توانائی را قایل است؟ و از این رو است که دو پرسش از کسروی پیش می آید:

یکی آنکه: آیا خدا می تواند کارهای فوق العاده و بیرون از آئین نماید یا نه؟!

^{۲۱} صفحه ۱۳ کتاب بنیاد (مؤلف)

^{۲۲} صفحه ۶ دفترچه در پیرامون اسلام (مؤلف)

^{۲۳} صفحه ۴۷ کتاب بنیاد (مؤلف)

^{۲۴} یکی از رجال معروف درباره کسروی در مجله خوشه شماره ۵۰۷ مورخ ۳۰ آبان ماه ۱۳۴۴ - چاپ تهران - چنین می نویسد:

«... گمان من این است که کسروی از همان زمان ها که در تبریز معلم کالج آمریکایی بود نسبت به مذهب شیعه بدبین و اساساً درباره دین به طور کلی دچار توهماتی شده بود. احتمال می دهم که مبدا تغییر حال کسروی مطالعه رسالاتی چند از نویسندگان و متفکر روحانی و حکیم الهی روس، تولستوی باشد.

^{۲۵} این مبحث در کتاب های الهیات و مباحث علم کلام عنوان شده و دلیل های روشنی برای آنها آورده شده است. (مؤلف)

دیگر آنکه آیا می‌تواند هر که را که خواهد نیرو دهد که آن هم کار فوق العاده نماید یا نه؟!۱

کسروی ناچار است یکی از دو پاسخ را به ما بدهد: یا بگوید: می‌تواند، آن وقت ایرادهای خود را باید پس بگیرد و بیش از این به خدا گستاخی نکند. یا بگوید: نمی‌تواند در این صورت باید نخست درس خدانشناسی را به او یاد دهیم و مرحله به مرحله بالا رویم تا به مسئله اعجاز و معجزه برسیم و ببینیم آیا معجزه امکان پذیر است یا نه؟

تا این مبحث حل نشده، هیچ منطق و دلیلی بر او کارگر نخواهد بود. ناگفته نماند، اگر کسروی بگوید: می‌تواند ولی نکرده و نمی‌کند، در این صورت برماست که با دلایل روشن ثابت نمائیم که کرده و می‌کند.

پربشان گوئی های کسروی

رابعاً: در آیاتی که مورد بحث است و کسروی آنها را برای اثبات مقصود خود دلیل می‌آورد، نیرنگ شگفتی به کار برده است؛ زیرا نمی‌دانیم این مرد درباره قرآن چه عقیده‌ای دارد؟!۲

گاه می‌گوید: قرآن کتاب آسمانی است،^{۲۶} گاه می‌نویسد: قرآن ساخته خود پیغمبر است،^{۲۷} گاه مردم را به داوری قرآن می‌طلبد،^{۲۸} گاه داوری قرآن را نمی‌پذیرد و نسبت ناتوانی به داوری قرآن می‌دهد،^{۲۹} گاه قرآن را به تنهایی کافر نمی‌داند،^{۳۰} گاه از قرآن نکوهش می‌کند و مایه اختلاف انداختن میان مسلمانان می‌داند.^{۳۱} و با این همه پربشان گوئی‌ها و سخنان ضد و نقیض، خجالت نکشیده از قرآن آیاتی را برای اثبات مقصود خود می‌آورد، و همچنین است رفتار او با اخبار و احادیث و خطب و نامه‌های امیرالمؤمنین وائمه طاهرین و صلوات الله علیهم اجمعین...

راستی آدمی متحیر است و نمی‌داند با این مرد چگونه گفتگو نماید و چه راهی را در پیش گیرد؟! می‌گوییم: اگر به داوری قرآن گردن می‌نهد، بیاید با ما به وسیله قرآن گفتگو کند؛ و اگر داوری قرآن را نمی‌پذیرد، استدلال او از قرآن غلط و نادرست بوده و جز نیرنگ بازی چیز دیگری نیست. زیرا کسی که به داوری قرآن گردن نگذارد، نباید از قرآن دلیل بیاورد؟!۳

می‌دانم در اینجا سنگر عوض نموده و چنین خواهد گفت: چون روی سخنم با مسلمان هاست از این رو طبق عقیده آنها دلیل می‌آورم که آنها را ملزم نمائیم!

^{۲۶} مجله پیمان، سال پنجم، شماره ۷، صفحه ۳۰۹ (مؤلف)

^{۲۷} دفترچه ای در پاسخ بدخواهان صفحه ۲۸ (مؤلف)

^{۲۸} پیمان، سال پنجم، شماره ۱۰، صفحه ۴۲۲ (مؤلف)

^{۲۹} پیمان، سال پنجم، شماره ۱۱-۱۲ صفحه ۵۰۲ و سال پنجم، شماره ۷، صفحه ۲۸۶ (مؤلف)

^{۳۰} پیمان، شماره ۷، سال پنجم، صفحه ۳۰۹ (مؤلف)

^{۳۱} پیمان، سال ششم، شماره ۹، صفحه ۵۲۴ (مؤلف)

می گویم: چنین فرض کنیم که قرآن گفته است: پیغمبر اسلام از آوردن معجزه اظهار ناتوانی نموده- و حال آنکه در همین گفتار ثابت خواهیم کرد که این نسبت ، پاک دروغ و بی اساس است - ونیز چنین بینگاریم که اصلا قرآنی در میان نبوده و نیست، پس نشانه های راستی یک پیغمبر چیست؟! ... می دانم پاسخ ما را به کتاب های خود که خلاصه همه آنها را در صفحه ۷۷ کتاب بنیاد نوشته حواله خواهد داد؛ ولی ما بنیاد همان حرف های پوچ را در گفتار ششم و هفتم همین کتاب، ویران کرده و چندین ایراد ریشه داری نموده ایم که هیچ یک از آنها پاسخ ندارد. و دیگر اگر معجزه نشانه راستی پیغمبر نباشد و پیغمبر از آوردن معجزه ناتوان باشد، کتاب همچو پیغمبری آسمانی نخواهد بود. و مسلمانان که قرآن را کتاب آسمانی میدانند و آن را دلیل و راهنمای خود قرار می دهند، پیغمبر بودن آورنده آن را با نشانه های معقول و معجزات محیر العقول به راستی شناخته اند و قرآن او را پذیرفته اند که کتاب آسمانی است.

روشنتر بگویم، مرحله شناختن درستی و راستی یک پیغمبر، قبل از مرحله شناختن کتاب آسمانی او است؛ یعنی باید نخست صحت پیغمبری را بدانیم سپس کتاب او را آسمانی دانسته و از آن دلیل بیاوریم. و تشخیص صحت پیغمبری با خرد است، و خرد می گوید که پیغمبر باید معجزه داشته باشد نه کتاب آسمانی. بلی کتاب آسمانی هم تصدیق گفته خرد را خواهد کرد؛ چنانکه قرآن با بیان معجزات موسی و عیسی همین معنی را تأیید کرده است. پس پیش از روشن شدن این مسئله ، دلیل آوردن از قرآن همان نیرنگ بازی است و بس.

پیغمبر اسلام (ص) اظهار ناتوانی ننموده است

اما آیاتی را که قبلا نقل کردیم و مسیحیان و بهائی ها و بالاخره کسروی در راه مقاصد شوم خود می گویند که در این آیات پیغمبر اسلام از آوردن معجزه اظهار ناتوانی نموده است...

اولا: باید بدانیم معجزه چیست؟! و پس از آن آیات را تشریح نمائیم و کاملا بررسی کنیم و ببینیم آنچه را کفار قریش در این آیات خواسته اند معجزه است یا نه؟! و اینکه آیا پیغمبر اسلام در پاسخ آنها اظهار ناتوانی نموده یا نه؟! چون این آیات ابزار هوی و هوس بهائی ها و کسروی شده است، و برای اثبات ادعاهای باب و بها و کسروی، در برابر مسلمین مایه مغالطه کاری شده است، لذا ما در پیرامون آیات ، نظر دقیقی به کار برده و در معرض افکار خوانندگان ارجمند و فضلالی دانشمند می گذاریم و داوری می طلبیم که با دقت بخوانند و مطلب را دریابند ، سپس داوی کنند.

معجزه چیست؟

به طوری که گفته شد، نخست باید معنی معجزه روشن شود تا درخواست های کفار قریش که در این آیات ذکر شده است با معنی معجزه تطبیق شود، تا مراد و مقصود روشن گردد. معجزه آن است که در عالم طبیعت و از مجرای طبیعی محال و از مجرای الهی ممکن باشد؛ مانند اژدها شدن عصا، که البته از مجرای طبیعی عصا اژدها نمیشود، اما از مجرای الهی ممکن است؛ زیرا خدا می تواند که عصا را اژدها و اژدها را عصا کند. پس آنچه که در عالم ماده از مجرای طبیعی به

عمل می آید، معجزه نیست و آنچه از مجرای الهی محال است، نیز معجزه نیست. تنها آنچه که از مجرای طبیعی محال و از مجرای الهی ممکن است، معجزه است. اکنون درخواست های کفار قریش را که در آیات ذکر شده، باید تحت مطالعه آوریم و ببینیم آنها معجزه است یا نه؟

تشریح آیات

کفار قریش از پیغمبر اسلام یکی از شش چیز را خواسته اند که انجام سه تای آنها از مجرای الهی محال است و سه تای دیگر نه تنها از مجرای طبیعی محال نیست، بلکه از کارهای عادی است و هیچ یک از آنها معجزه نیست. اینک یکایک آنها را به ترتیب می نگارم:

۱- آوردن خدا با فرشتگان؛ که لازمه این درخواست جسم دانستن خداست. ۲- رفتن به آسمان و نامه از خدا آوردن است؛ که این درخواست نیز خدا را جسم پنداشتن است. ۳- فرود آوردن آسمان هاست؛ که آن هم به هم زدن دستگاه آفرینش را لازم دارد. ۴- چشمه آبی از زمین درآوردن؛ و این کار برای همه کس ممکن و از مجرای طبیعی ابداء محال نیست. ۵- داشتن باغی از خرما و انگور که میان آن چشمه جاری شود! که این هم از مجرای طبیعی محال نیست. ۶- داشتن خانه از طلا؛ و این نیز ممکن الوقوع است.

اما پاسخی که به این درخواست ها داده شده است راستی یکی از معجزات بیان است؛ زیرا پاسخ سه تای اولی را با کلمه «سُبْحان رَبِّی»^{۳۲} داده است؛ یعنی خدای من منزّه و پاک است و از آنچه که پنداشته‌اید از جسم بودن یا به هم زدن دستگاه آفرینش با تقاضای این و آن، منزّه است. و این سه درخواست خود بی دینی است و حقیقتاً در کلمه «سُبْحان رَبِّی» یک دریا معانی است که می توان با همین عبارت کوچک، یک سلسله درس خداشناسی نه تنها به کفار قریش، بلکه به تمام افراد بشر داده است. و این خود یکی از معجزات قرآن است.

اما در پاسخ سه تای دیگر چنین فرموده: «هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا»^{۳۳} یعنی من کی دعوی سلطنت و قدرت کرده‌ام که از من اینگونه درخواست ها را می نمایند؟! آیا من جز بشر فرستاده‌ای بودم؟ و اینها را که شما می طلبید مربوط به مقام رسالت نیست، و شرط رسالت تمول^{۳۴} و ثروت نمی باشد. و مراد کفار قریش از این درخواست ها آن بوده که پیغمبر اسلام را در صورت ظاهر فقیر و بی چیز می دیدند و فقر و فاقه را بر او خرده می گرفتند. و می گفتند که ممکن نیست افرادی مانند ما، که دارای ثروت هستیم به مانند تو که دارائی نداری ایمان بیاوریم! و پیروی نمائیم؛ مگر اینکه یک چشمه آبی از زمین بیرون بیاوری؛ یا اقلاً باغی داشته باشی، یا یک خانه طلائی ساخته باشی! تا بتوانیم به تو ایمان آوریم.

^{۳۲}سوره اسراء: آیه ۹۳

^{۳۳}سوره اسراء آیه ۹۳

^{۳۴}مال بسیار به دست آوردن، ثروتمند شدن

در پاسخ آنها می فرماید: من پیغمبر خدایم و داشتن این چیزها ربطی به رسالت ندارد. یعنی پادشاه نیستم که باغی داشته باشم یا خانه طلایی بسازم. اگر نکات آیات را کاملاً بررسی فرمائید بهتر روشن می شود؛ زیرا در همه این سه درخواست که شده است، کفار قریش برای خودشان به غیر از یک چشمه آب، چیزی نخواستند؛ بلکه برای شخص پیغمبر خواسته اند و گفته اند: «أَوْ تَكُونُ لَكَ جَنَّةٌ»^{۳۵} و «أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِّنْ زُخْرُفٍ»^{۳۶}: و اینها یک نوع مؤیداتی است که تا درجه ای نظریه ما را تأیید می نماید.

در پایان نتیجه می گیریم که در آیات به هیچ وجه معجزه‌ای از پیغمبر اسلام خواسته نشده است؛ زیرا یا کارهایی خواسته شده که خرد ناپذیر و از مجرای الهی محال است و یا چیزهایی خواسته‌اند که ممکن الوقوع بوده و از مجرای الهی محال نیست؛ ولی از شأن پیغمبری و مقام رسالت دور بوده است. و عبارت «هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا» بیان شأن رسالت را می نماید نه اظهار ناتوانی. و اگر آن درخواست‌ها با مقام رسالت می ساخت خدا اذن و رخصت می داد و پیغمبر اسلام یکی از آنها را می پذیرفت و هیچ کاری را پیغمبران بدون اذن خدا نمی کردند. چنانکه در سوره چهلیم صریحاً فرماید: «... و ما كان لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ»^{۳۷} پس اگر این درخواست‌ها معجزه بود باز به اذن خدا نیاز داشت.

پیغمبر اسلام معجزه داشته است

به طوری که در این بیان روشن کردیم، در آیات ابداً درخواست معجزه نشده است. اگر بر ما ایرادی بگیرند و ما را ملزم کنند که آن درخواست‌ها معجزه بوده، در آن وقت گوئیم که خود این درخواست‌ها دلیل است که در آن کارهای فوق-العاده از پیغمبر اسلام شهرت داشته است که اینان هم آمده و چنین درخواست‌ها را نموده‌اند. وگرنه بدون سابقه و بی جهت معقول نیست که کسانی چند بیابند و همچو درخواست‌های بی جا و بی سابقه را بنمایند.

قرآن معجزه جاوید است

و دیگر یکی از معجزات مستمره پیغمبر اسلام همین قرآن است که کفار قریش را از آوردن مثل آن ناتوان نمود و یک آیه بیش از آیاتی که قبلاً نقل شد چنین می فرماید: «قُلْ لِّئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا»^{۳۸} «بگو اگر چنانچه انس و جن با هم اجتماع نمایند که مانند قرآن را بیاورند، نتوانند مانند آن را بیاورند؛ اگر بعضی از آنها به بعضی دیگر پشتیبانی باشند.»

^{۳۵}سوره بنی اسرائیل: آیه ۹۱

^{۳۶}سوره بنی اسرائیل: آیه ۹۳

^{۳۷}و هیچ پیغمبری نبوده که معجزه بیاورد مگر به اذن خدا، المومن آیه ۷۸ (مؤلف)

^{۳۸}سوره اسراء: آیه ۸۸

قریب چهارده قرن است که این قرآن در میان مسلمانان و جهانیان بوده و هست و به هر لغتی از لغات دنیا ترجمه شده است و در این مدت دشمنان اسلام از هر راهی که توانسته‌اند و به هر وسیله‌ای که داشته‌اند برای خاموش کردن این چراغ خدائی کوشیده‌اند و هر گونه تلاش و کوشش را به کار برده‌اند، ولی نتوانسته‌اند آیه‌ای بی‌اورند. و بدون شک تا جهان هست نخواهند توانست؛ زیرا چراغ خدائی خاموش شدنی نیست.

چراغی را که ایزد بر فرزند هر آن کس پف کند ریشش بسوزد!^{۳۹}

«بُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ»^{۴۰} تنها چیزی که دشمنان قرآن توانسته‌اند انجام دهند، آن است که فقط زبان ایراد و اعتراض بی جا و بی مورد را باز و گستاخی و بی فرهنگی را آغاز نموده‌اند. و از قرن یکم هجری تا امروز هر ایرادی را که داشته‌اند و هر اعتراضی را که پنداشته‌اند گفته‌اند و نوشته‌اند و در همه جا نشر داده‌اند. و البته پاسخ همه آنها را هم شنیده‌اند.

چیزی که مایه تعجب است این است که امروز با همه تغییراتی که در همه چیز دنیا شده است و فرهنگ و دانش، تکانی به احساسات مردم داده است، باز همان زورگوئی‌ها و یاوه‌سرائی‌های گذشتگان تعقیب می‌شود؟! و کسروی حرف‌های کهن و فراموش شده دیگران را تازه دارد چاپ می‌کند و میان مردم پراکنده می‌نماید!... و این کار را هنری! می‌پندارد.

ما درباره قرآن یک پیشنهاد خردمندانه می‌کنیم و از کسروی گرفته تا منشأ و مرکز این هیاهوها که یهود و نصارا هستند، همه را دعوت می‌کنیم که بیایند این پیشنهاد ما را مردانه بپذیرند و راه جار و جنجال را ببندند و خود و ما را راحت کنند، و آن پیشنهاد این است: امروز از اروپا گرفته تا آسیا و از شرق گرفته تا غرب، میان ملل دنیا میلیون‌ها نفوس هستند که با قرآن به طور پنهانی و آشکار دشمنی می‌نمایند و میان آنها صدها بلکه هزارها دانشمند بزرگ و فیلسوف سترگ زندگی می‌کنند، بیایند انجمنی برپا کنند و گرد هم بنشینند و کتابی مانند قرآن را تألیف کنند و به واسطه مطبوعات و دستگاه‌های رادیو و تلویزیون، به تمام دنیا پخش نمایند و در برابر آیه نامبرده یک فعالیت تاریخی! نشان دهند؛ که هم بتوانند بدین وسیله قرآن را از میان بردارند و هم پاسخ شش صد میلیون! و امروز بیش از یک میلیارد! مسلمان را بدهند و گرنه تکرار حرف‌های کودکانه و سخنان بی‌فرهنگانه، جلو سیل حقایق را نمی‌تواند بگیرد. و تا این کار عملی نشده، فریاد «قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ» در فضای جهان طنین انداز خواهد بود و ایرادات و اعتراضات این و آن، تأثیری نخواهد بخشید.

قرآنی که مرکب از الفاظ و کلمات و عبارات ساده و معمولی است، البته باید مقدور هر مرد سخنور و نویسنده باهنر بوده، و آوردن مانند آن، برهیچ دانشمندی نباید سخت و دشوار باشد؛ خصوصاً اگر دانشمندان دنیا گرد هم نشینند و از فکر یکدیگر استفاده کنند آسان‌تر و سهل‌تر خواهد بود! بفرمائید، این اسب و این میدان!

^{۳۹} مثنوی معنوی

^{۴۰} سوره توبه، آیه ۳۲ (مؤلف)

بنابراین مادامی که همچو کاری صورت نگرفته، خوب است که به خاموشی گرایند و سخنان بیجا و حرف های بی پا نسرایند و زبان اعتراض را ببندند و خامه ایراد را بشکنند؛ که باب ایراد و راه اعتراض به روی همه حقایق متفق علیه بشر هم باز بوده و می باشد. حتی به آفتاب عالم تاب که جلو چشم همه اهل دنیا است، ایراد گرفته و گفته اند خیال است!!

مقصود این است که آیه مزبور داد می زند و تحدی^{۴۱} می نماید و مبارز می طلبد. و تا امروز حریفی پیدا نشده است. حتی در زمان خود قرآن و آورنده آن خانم پیغمبران، کفار قریش با همه فضل و هنری که داشتند در برابر این آیه ناتوان ماندند و نتوانستند عرض اندام نمایند. تنها کاری که می توانستند این بود که یا بیایند درخواست های بی جا نمایند و یا کارشکنی کنند.

از این بیان معلوم شد که درخواست های گروه بی دینان قریش در برابر همچو آیه ای پاک بی معنی و مشوب^{۴۲} به اغراض بوده است. وگرنه اگر می توانستند نخست مانند قرآن را می آوردند، سپس این گونه درخواست ها را می کردند. و بالاترین معجزه همین است که از سنخ چیزهایی که مقدور آدمی باشد آورده شود و مانند آن را کسی نتواند، بلکه از آوردن همه قرآن تنزل فرموده، در سوره یازدهم می فرماید: «أَمْ يَقُولُونَ افْتَرِيهِ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوْرٍ مِّثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ وَادْعُوا مَنْ اسْتَطَعْتُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»^{۴۳} «یا می گویند او قرآن را از خود ساخته است، بگو پس بیاورید ده سوره مانند آن را که شما از خود ساخته باشید و بخوانید هر آنکه را که می توانید جز او از خدا اگر هستیید راستگویان» و سپس از ده سوره هم پائین آمده، به آوردن یک سوره مانند قرآن را تقاضا کرده، و در سوره دوم چنین می فرماید: «وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُوْرَةٍ مِّثْلِهِ»^{۴۴} «و اگر چنانکه در شک هستیید از آنچه که فرستاده ایم بر بنده خودمان، پس یک سوره مانند آن را بیاورید» پس از اتمام اینگونه حجت ها درخواست آنها بی گمان یا از روی غرض بوده است و یا خودخواهی و غرور آنها را به این درخواست های نابخردانه واداشته است؛ وگرنه با آوردن یک سوره مانند سوره های قرآن می توانستند پیغمبر را مجاب کنند! در هر صورت پس از دقت در اطراف آیات و نظریاتی که در این موضوع ابراز گردیده، برای هیچ کس شبهه ای نماند که وجود معجزه را قرآن تصدیق می کند و اعتراضات کسروی و استادانش بی مورد و از روی غرض است.

قرآن معجزه را تصدیق می کند

دلیلی دیگر بر وجود معجزه آن است که در خود قرآن نسبت به پیغمبران گذشته معجزه هائی نقل شده است که پاره ای از آنها چندین بار با عبارات گوناگون تکرار شده است؛ مانند: اژدها شدن عصای موسی و ید بیضا و مانند آنها... پس

^{۴۱} قصد کردن، برابری کردن در کاری، پیش خواندن خصم و غلبه جستن

^{۴۲} آمیخته شده، آغشته ، آلوده

^{۴۳} سوره هود آیه ۱۳ (مؤلف)

^{۴۴} سوره بقره، آیه ۲۱ (مؤلف)

اگر دارنده قرآن از معجزه اظهار ناتوانی می کرد؛ چرا در هیچ جای نقل نشده است که بی دینان قریش براو این خرده را بگیرند که تو در کتاب خود نسبت به پیغمبران گذشته معجزاتی نقل کرده‌ای و خودت که مدعی پیغامبری هستی نمی توانی؟ و حال آنکه بی دینان قریش برای رسوا کردن پیغمبر اسلام از هر راهی تلاش می کردند؛ ولی نتوانستند همچو خرده گیری را بنمایند و این خود دلیل روشنی است که دارنده قرآن دارای معجزه بوده است.

اما آیه «وَمَا مَعَنَا أَنْ تُرْسِلَ بِالآيَاتِ إِلَّا أَنْ كَذَّبَ بِهَا الْأَوْلُونَ» در سوره بنی اسرائیل، آیه (۵۹) است؛ خود کسروی آیه را چنین معنی می کند: «از این رو نتوانستنی نمی فرستم که در گذشتگان فرستادم و دروغش دانستند» اگر این مرد به این آیه عقیده دارد، ناچار است باید به وقوع معجزه اذعان کند؛ زیرا آیه می گوید که در گذشتگان فرستادیم آنها تکذیب کرده و آن معجزه را دروغ دانستند، پس چگونه اصل معجزه را می تواند انکار کند؟

و اگر عقیده ندارد، گواه آوردن او چنانچه سابقا گذشته شد، اساسا غلط و نادرست است، و در هر حال آیه نامبرده هرگز دلیل نخواهد بود بر آنکه پیغمبر را معجزه لازم نیست.

لغزش دیگر کسروی

باز کسروی در نقل آیه دیگر لغزشی نموده و آیه را برخلاف آنچه که در قرآن است نقل کرده است. و نیز از ترجمه و تکرار آن در دو کتاب، معلوم است که این اشتباه از خود او بوده است. اودر شیعیگری^{۴۵} و در ورجاوند بنیاد^{۴۶} آیه را چنین نقل می کند: «و قالوا لو لا أنزل عليه» آیه «قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ» و آن را در ورجاوند چنین معنی می کند: «گفتند پس چرا معجزه به او داده نمی شود، بگو معجزه ها در نزد خداست و من جز یک ترساننده نمی باشم!» چنانکه ملاحظه می کنید هم آیه را غلط نقل کرده، هم ترجمه را غلط نموده است. و باید خوانندگان کتاب های او به هر آیه ای که برسند به قرآن مراجعه کنند که آیات منقوله در آن کتاب ها اعتبار ندارد و این دلیل است که در نقل تاریخ و حوادث نیز اشتباهات بزرگی نموده است که در جای خود ایراد خواهد شد.

ما اصل آیه که در قرآن است در سوره ۲۹ است که می فرماید: «قَالُوا لَوْ لَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا آيَاتٍ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ»^{۴۷} یعنی: «و گفتند چرا معجزه از پروردگار خود بر او نازل نمی شود، بگو معجزات همه اش نزد خداست و بس و من جز ترساننده روشنی نیستم» این آیه دلالت بر مدعاهای ما دارد که می گوئیم معجزات به اذن خدا صورت گیرد و بس؛ و بدون اذن خدا هیچ پیغمبر نمی تواند از خود معجزه آورد.

^{۴۵} شیعیگری، صفحه ۱۹ (مؤلف)

^{۴۶} ورجاوند بنیاد، صفحه ۸۰ (مؤلف)

^{۴۷} سوره عنکبوت، آیه ۵۰ (مؤلف)

این گونه آیات که در موارد مخصوص نازل شده است، پس از دقت در اطراف علل نزول آنها کاملاً روشن می شود که کسروی فقط برای فریب دادن مردمان بی مایه این آیات را نقل کرده است و به طوری که از اصل آیه ناآگاه بوده و دچار لغزش شده است، در دلیل آوردن آنها نیز گرفتار هوی و هوس گردیده و با از راه نیرنگ به میدان آمده است.

غیر از خدا کسی غیب را بالاستقلال نمی داند

اما درباره غیب گوئی! همه موحدین که سرسلسله آنها گروه شیعیانند به طور افتاق عقیده مندند که جز پروردگار توانا، کسی از خود غیب نداند، نه پیغمبر و نه امام و نه هیچ آفریده از غیب آگاهی ندارد و اگر کسی از خود غیب بگوید و مدعی غیب دانی شود پاک مشرک بوده و از یکتاپرستان جداست و غیر این مطلب افترای بزرگی است که کسروی و دشمنان اسلام و شیعه نسبت به مسلمین و شیعیان بسته اند. بلی آنچه را که مسلمان و شیعه معتقدند، آن است که خدا غیب را به پیغمبر خود از راه وحی یا به واسطه فرشته می آموزد و او به هر کسی که خدا بخواهد تعلیم می نماید. و این عقیده کمال یکتاپرستی و توحید است. و آیاتی که در قرآن هست همه اش همین معنی را افاده می کنند.

باز در این باره کسروی رویه خود را از دست نداده، جمله « لا أَعْلَمُ الْغَيْبِ »^{۴۸} را تکرار می کند و از گفتن تمام آیه خودداری می نماید تا بی مایه ها را بتواند از راه منحرف نماید. اینک ما یکایک آیات را می نویسیم و قضاوت را به عهده خوانندگان واگذار می کنیم:

۱- در سوره ششم می فرماید:

« قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَ لَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَ لَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِن أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ »^{۴۹} بگو نمی گویم به شما نزد من گنج های خداست، و نه می دانم غیب را، و نه می گویم به شما که من فرشته ام، من پیروی نمی کنم جز آنچه را که به سوی و برای من وحی میشود.

این آیه تصریح می کند که پیغمبر اسلام می فرماید: جز از راه وحی من هیچ چیز را از خود نمی دانم و از خود هیچ چیزی را مالک نیستم.

۲- در سوره یازدهم از زبان حضرت نوح به قوم خود می فرماید:

« وَ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَ لَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَ لَا أَقُولُ إِنِّي مَلَكٌ وَ لَا أَقُولُ لِلَّذِينَ تَزْدَرِي أَعْيُنُكُمْ لَن يُؤْتِيَهُمُ اللَّهُ خَيْرًا اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا فِي أَنْفُسِهِمْ إِنِّي إِذًا لَّمِنَ الظَّالِمِينَ »^{۵۰} یعنی: « و نه می گویم به شما نزد من گنج های خداست، و نه می دانم

^{۴۸}سوره انعام، آیه ۵۰

^{۴۹}سوره انعام: آیه ۵۰

^{۵۰}سوره هود، آیه ۳۱ (مؤلف)

غیب را، و نه می گویم که من فرشته ام، و نه می گویم به آن کسانی که شما به دیده خواری به آنها می نگرید این را که هرگز نخواهد داد خدا به آنان نیکی را، خدا داناتر است به آنچه که در دل آنهاست. اگر همچو گفتارهایی از من شود در آن هنگام من از گروه ستمکاران خواهم بود.» این آیه نیز به آنچه که شیعه ها معتقدند دلیل درخشانی است که پیغمبر از خود هیچ استقلالی در این زمینه ها نداشته و مالک هیچ چیزی نبوده و از غیب ناآگاه است.

۲- در سوره هفتم می فرماید:

«قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَ لَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَا سَتَكُنْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَ بَشِيرٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ»^{۵۱} بگو مالک سود و زیانی بر خود نیستم مگر آنچه خدا خواهد، و اگر غیب را می دانستم هر آینه از نیکی فرونی می جستم، و نه می رسید به من بدی، نیستم من مگر ترساننده و مزده دهنده بر گروهی که ایمان آورده اند.

ان آیه نیز دلیل است که بدون خواست خدا هیچ سود و زیانی را پیغمبر از جانب خود نتواند. کسانی بودند که پیغمبر را مانند یک رمال یا ستاره شناس پنداشته و درخواست های بی جا نموده اند. و خدا جلو اینگونه درخواست ها را با فرستادن این آیات گرفته است. چنانچه با مطالعه در اطراف علل نزول آیه این مطلب کاملاً واضح می شود.

پس تنها خداست که به غیب داناست و بر تعلیم پیغمبران تواناست و پیغمبران و امامان، غیب را به تعلیم خدا می دانند. به این معنی تصریح نموده و می فرماید:

«عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُهُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ...»^{۵۲}

یعنی «خداست دانا به غیب، پس آشکار نمی نماید غیب خود را به کسی مگر آنکه برگزیده باشد از پیغمبر» و مسلمانان یا شیعیان هر گونه غیب گوئی را که در کتاب ها از پیغمبر یا امام نقل کرده اند هرگز از خود پیغمبر یا امام ندانسته اند؛ بلکه به تعلیم خدا آنها را عالم به غیب دانسته اند و این همه حرف های پوچ را که کسروی درباره مسلمانان و شیعیان نوشته است، از روی تقلید است که سخنی را از دیگران گرفته و نسنجیده می نویسد و بر خود می بالد و هیاهو برپا می کند. بلی اخباری که راجع به غیب گوئی امامان است همه اش درست و همه آنها با تعلیم خدا بوده است، هیچ یکی از امامان از خود غیب نگفته و اصلاً بالاستقلال غیب را نمی دانسته اند و این عقیده در شیعه کمال خدانشناسی و یکتاپرستی است.

۳- نیرنگ بازی او در خرافات:

^{۵۱}سوره اعراف آیه ۱۸۸ (مؤلف)

^{۵۲}سوره الجن، آیه ۲۶- ۲۷ (مؤلف)

هر دینی که آغاز شده است نخست هیچگونه خرافات در آن نبوده و نبایستی بود و پس از مرور زمان گروهی که معلوم نیست آلت دست دشمنان دینی بوده‌اند، یا اینکه اغراض مخصوصی داشته‌اند، یا اصلاً از ناهمی در پی هوی و هوس خود بوده‌اند، خرافات چندی را داخل آن دین نمودند. و نبودن یک سازمان منظم تبلیغات دینی، رفته رفته آن خرافات را میان پیروان دین سرایت داده است که بالاخره در انظار عموم آن همه خرافات جزء دین محسوب شده و بهانه به دست دشمنان دین افتاده و برای زبان درازی و گستاخی عنوانی به دست آنها افتاده است و میدان نیرنگ برای فریب کاری باز نشده و به هیاهو برخاسته‌اند.

روی همین اصل، کسروی که استاد نیرنگ است، میدان وسیعی را در این زمینه برای اجرای مقاصد خود باز دیده و خرافاتی را که نمی‌دانم از چه سبب و از کجا پیدا شده است در دست خود عنوان نموده و در غالب کتاب های خود خصوصاً در «شیعیگری» آنها را به رخ شیعیان کشیده و تا آنجا که توانسته است از بدگویی به پیشوایان دین دریغ نکرده است.

مثلاً نظیر قمه زدن و زنجیر زدن و قفل به تن کردن و مانند آنها را بیشتر اهمیت داده است و با آوردن پیکره هائی چند و نوشتن گفتارهای چرند، حملات خود را به عالم تشیع ادامه داده است؛ و این ندانسته که حقایق در جای خود محفوظ بوده و از این نیرنگ ها و نوشته ها کوچک ترین نتیجه را نخواهد گرفت و اصل حقیقت که ویرانی آن هدف اصلی اوست از میان نخواهد رفت.

و دیگر آنکه اگر او درباره تأیید این کارهای عامیانه یک حدیث ولو دروغ و ساخته هم وجود داشت آن را پیدا کرده و نقل می‌نمود و شاید مورد توجه قرار می‌گرفت؛ چنانکه اینگونه بازی را در ایرادات دیگر خود کرده و چند حدیثی که اصلاً دروغ و ساخته می‌باشند، نقل نموده است.

اما در موضوع قمه زدن و زنجیر زدن و قفل به تن کردن و مانند آنها هیچگونه حدیثی یا خبری نبوده و نیست.

علاوه اگر آن کارها جزء دین بود لازم بود همه افراد متدینین به آن کارها اقدام نمایند. در حالی که هیچ یک از دانشمندان و عقلا و انبوه توده شیعه تاکنون همچو کاری نکرده و سخت از این کارها دوری کرده‌اند.

اما در انجمن‌های ماتم که نیز مورد حمله او است، از جمله کارهایی است که در هر دوره حتی امروز، در جهان تمدن نیز به نام یادبود میان تمام ملل دنیا مرسوم بوده و هست و هیچ کس نمی‌تواند به این کار ایرادی بگیرد، مگر اینکه نابخرد و نادان باشد.

زیرا هر ملتی یک یا چند مرد تاریخی دارند که روز ولادت و روز وفات آنها را محترم شمارند و جشن‌ها بگیرند و انجمن‌ها برپا نمایند و خدمات برجسته آنها را با بیانات گوناگون به زبان آورند و در روزنامه‌ها بنویسند و در رادیو به دنیا پخش کنند. و این کارها را به دو منظور انجام دهند: یکی آنکه خدمات آن مرد نابغه تقدیر شود و دیگر آنکه مردم را تشویق و

تحریرص نمایند که بلکه روح عمل در آنها زنده بماند. و از آن نوابغ درس شهامت، مردانگی، از خودگذشتگی و سایر اخلاق فاضله را یاد بگیرند و خود را برای همیشه زنده نگاه دارند. و به همین جهت درباره اقامه ماتم حضرت سید الشهداء- روحی فدا- آن مرد عمل، آن مرد شهامت، آن مرد فداکار، این همه اهتمامات شده است. و پیشوایان دین و دانشمندان عاقبت بین، کوشش نموده‌اند که با بزرگداشت خاطره واقعه کربلا، توده شیعه را به مبادی شهامت و مردانگی آشنا نمایند که تا در هیچ دوره زیر بار ستم نرفته و با فداکاری بنیاد ستمگری را ویران کنند.

برای همین مقصود اخباری در فضیلت بزرگداشت خاطره پیشوایان شیعه رسیده است که هر زمان، توده شیعه به طمع درک آن فضیلت این داستان خونین را فراموش نکنند. و زیارت قبور ائمه اطهار(ع) نیز همین حکمت را دارد.

بلی! چیزی که هست انجمن‌ها و مراسم عزاداری با این کیفیت‌های مخصوص نبوده است، و ممکن است گفته شود که این کیفیت خاص پس از توجه مردان حساس شیعه به یک نکته مهم صورت گرفته و خدمت بزرگی به عالم تشیع شده است و آن نکته این است:

داستان غدیر خم که میان هفتاد هزار جمعیت در میان بیابان، جلو حرارت آفتاب با اهمیت مخصوص برای تعیین خلیفه برپا شده بود، دیده شد پس از مدت بسیار کمی آن داستان با عظمت در اثر علل و عواملی که در بخش دوم شرح خواهیم داد نتیجه معکوس بخشید که در این سیزده قرن یا اصل موضوع را انکار نموده‌اند یا در پیرامون آن حرف‌های بی‌پایی زده‌اند که بالاخره کسروی در «شیعیگری» اساس داستان را برای «توصیه خانواده»! پنداشته است^{۵۳} و آن داستان را با اینگونه القائات شبهات از عظمت انداخته‌اند. واقعه خونین کربلا هم که نیز یکی از جنایت‌های بزرگ خلافت تحمیلی بنی امیه محسوب بود و پس از چهل سال و چند سال از داستان غدیر خم صورت گرفت، مردان حساس شیعه ترسیدند که سیاستمداران خلافت نامشروع، این داستان را نیز مانند آن داستان، یا به کلی از اساس انکار کنند و یا با القاء شبهات، حق را به جانب یزید دهند و حسین بن علی(ع) فداکار نامی اسلام را ناحق جلوه دهند!

چنانکه این رویه با داستان غدیر خم، پس از رحلت پیغمبر اسلام صورت گرفت؛ لذا با اقامه عزا و تشکیل انجمن‌ها و مراسم عزاداری و تظاهرات مخصوص، این واقعه را تا امروز زنده نگاه داشته‌اند و سیزده قرن است که از آن داستان می‌گذرد و هنوز زنده و جاویدان است و جهان تا هست این داستان را شیعیان فراموش نخواهند کرد.

به طوری که اشاره شد قمه زدن و مانند آن به هیچ وجه مربوط به دین نبوده و اساساً در نظر دانشمندان حرام بوده است و نپذیرفتن نادانان دلیل بر بدی دین نخواهد بود؛ زیرا خود کسروی هم در موقع مسلمان بودنش انود و نه درصد

دستورهای دینی را به کار نمی برده و برخلاف دستور رفتار می نموده است و اکنون که خود را از بدی ها می پیراید، باز هزاران بدی ها را دارد و به طوری که او به حرف هیچ کس گوش نداده و نمی دهد، همچنین سایر نادان ها هم همین طور بوده و هستند و اینها دلیل بر ناتوانی دین نیست، بلکه دلیل بر سستی توده است.

تعجب در این است که دارندة پرچم این همه هیاهو را درباره خرافات که به کار برده است و آن نمایش ها را دلیل وحشیگری دانسته و درباره ایرانی ها دلسوزی به خرج می دهد، خیال می کند که خود او وحشیگر نیست، و حال آنکه وحشیگری او بدتر از وحشیگری های زنجیر زن و قفل به تن و قمه زن می باشد، و آن جشن کتاب سوزی! است که چندین سال است نه تنها در تهران بلکه به وسیله چند نفر نادان در شهرستان های دیگر نیز برپا می کند و ضربه ای ناجوانمردانه به فرهنگ ایران وارد می آورد و کتاب های سودمند و غیر سودمند را با هم طعمه حریق نموده و ابداء شرمی هم نمی نماید، و در این باره کتاب می نویسد و پخش می کند! آیا این وحشیگری که هیچ دیو و ددی و هیچ جانواری هم آن را نکند، بدتر است یا قمه زدن و مانند آن؟!...

خرافه دیگری که از این مرد دیده می شود آن است که در فشی را به دست گرفته و چند تن از جوانان زبان بسته را که مانند اغنام بهائی ها هستند، پشت سر خود به طوری که دستور داده است، رو به مشرق! نیایش خنکی به جا می آورد و سپس پیمان گذاری می نماید! که شرح این خرافه را در کتاب «یکم آذر» نوشته است، اگر در مقابل پرچم ایران پرچم دیگری برافراشتن و مانند شبیه گردان هائی که وحشی می نامد، چند تنی را از توده جدا نموده و به راه دیگری رهنمائی کردن و وحشیگری نیست، پس چیست؟

این مرد، قبور بزرگان دینی را بتخانه نامیده و زیارت را بت پرستی می نامد، و نمی فهمد که اگر به زیارت رفتن بت پرستی باشد، رو به خورشید، آن نیایش های خنک را با دسته نافهمان انجام دادن خود آفتاب پرستی است! کسی که سنگ برانگیختگی به سینه می زند، خود نباید وحشی و آفتاب پرست باشد؛ باید نخست خود را اصلاح کند و خویشتن را از خرافه پیراید سپس به دیگران ایراد گیرد

۴- نیرنگ بازی او در ادعا:

از جمله نیرنگ های او این است که در برابر کسی که می گوید کسروی دعوی برانگیختگی یا پیغامبری می نماید، چنین می گوید:

من دعوی پیغامبری نمی کنم بلکه من کار می کنم! یعنی دعوی کردن جداست و کار کردن جدا و حال آنکه خود این حرف ها که: «من کار کرده ام، کار می کنم؛ این کار را به انجام رسانیده ام، اروپائی گری را برانداخته ام» و مانند اینها، همه اش دعوی است؛ ولی برای گیج کردن پیروان خود نیرنگ خوبی است که به کار می برد.

این نیرنگ او، خود دلیل روشنی است که این مرد به هیچ وجه در خور کمترین مقامی نبوده و نیست، زیرا هر برانگیخته‌ای را دو چیز لازم است: یکی آنکه باید آشکارا ادعای برانگیختگی نماید و دیگر آنکه این ادعا را با دلایل روشن ثابت نماید و گرنه برانگیخته بودنش غلط است و به گواهی تاریخ کار هر پیغمبری با این دو چیز پیشرفت نموده است. اما کسی که از ادعا بیزاری نماید و از نام پیغمبر بهراسد و با این همه بخواهد برانگیختگی خود را ثابت نماید، همچو کسی یا ابله است یا حيله گر.

و به نظر ما باید همه حيله گران جهان به کسروی تبریک! بگویند. چه تاکنون هیچ مدعی پیغامبری مانند او [ماهرانه] نقش را بازی نکرده است و اینگونه نیرنگ دقیقی به کار نبرده است.

شما وقتی که به این مرد بگوئید: تو ادعای پیغمبری می کنی؟ فوراً خواهید شنید که من کجا همچو ادعائی را کرده‌ام، من کار می کنم نه ادعا؛ پس از آن، یکایک کارهای خود را می‌شمارد که سال ۱۳۱۲ به کار برخاسته و چنین و چنان کرده‌ام و برای خود هیچ نامی را نمی‌گذارد که مبادا به دست مردم بهانه بیفتد. کسی نپرسیده است که آقای برانگیخته! شما در این ده سال چه کاری کرده‌اید؟؟ و کدام بدبختی را از این کشور برداشته‌اید؟! و کدام فلاکت را چاره کرده‌اید؟؟ و چه دردی را درمان نموده‌اید که اینقدر بر خود می‌بالید؟ جز اینکه قلم برداشته و به نکوهش تمام حقایق برخاسته و آبروی کشور و ملت را برده‌اید، چه کاری کرده‌اید؟! آیا جلو بی‌دینی را گرفته‌اید؟! یا به فقر و فاقه بینوایان چاره‌ای اندیشیده‌اید؟ آیا کسی را اصلاح کرده‌اید؟! این همه نابکاری‌ها که جلو چشم شما [انجام] می‌شود از میان برداشته‌اید؟! آخر چه کرده‌اید و چه خاری را از بدن این کشور بیرون آورده‌اید که این قدر بر خود می‌بالید و می‌نویسید من کار کرده‌ام و کار می‌کنم!؟

شما در شماره ششم پرچم خطاب به من می‌نویسید «هنگامی که رضاشاه آن سختگیری‌ها را درباره دین می‌کرد شما کجا بودید» شما می‌دانید که من کجا بودم! ولی شما که در تهران بودید چه کردید؟ و چه کاری را صورت داده‌اید؟

اگر رضاشاه درباره دین سخت‌گیری می‌کرد شما در آن هنگام عوض ایستادگی در برابر آن سختگیری‌های او، به ویرانی دین می‌کوشیدید، این بود کار شما که بر خود می‌بالید!! چه خوب است آدمی شرم و آزر می‌داشته باشد!

شما در آن شماره مجله پرچم، عوض اینکه پاسخ حرف‌های مرا بدهید، تهمت پول گرفتن را به من زده‌اید؛ گویا، یادتان رفته است که شش سال پیش که من به طهران آمده بودم، شما در انتشار پیمان از جهت بودجه به تنگی افتاده بودید و دست و پا می‌زدید و در انتشار پیمان سخت دچار فشار بودید، ولی هنوز مدت مدیدی از آن تاریخ نگذشته که می‌بینم یک دستگاه چاپخانه مستقل و اداره جداگانه، با مصارف فوق العاده به راه انداخته‌اید، آیا این همه ثروت از راه برانگیختگی به دست شما افتاده است؟ یا از دسترنج خودتان بوده یا از ربح تجارتان صورت گرفته است؟ بلی مقام شما بلندتر است از اینکه پول بگیرید!! شما درد دین دارید؟! شما برانگیخته خودکار هستیید؟! شما از ایرانی پول نمی‌گیرید

و از بیگانه چه عرض کنم! ^{۵۴} اینها نمونه‌ای از کارهایی است که در پیشرفت آن برخاسته‌اید و حق دارید بگوئید من ادعا نمی‌کنم کار می‌کنم!...

۵- نیرنگ بازی او در طرز انشاء

بدیهی است سخن برای فهمانیدن مقصود و مرام است و باید از چیزهایی که مایه تنفر شنونده است خالی بوده باشد و در واقع هر چه ساده و روان باشد بهتر و خوش آیندتر خواهد بود. و به کار بردن واژه‌های غیر عادی، مایه گنجی شنونده یا خواننده بوده و بالاخره مورد استفاده نخواهد بود و انبوه مردم از شنیدن آنها روگردان خواهند شد. پس باید سخن با زبان توده باشد. و پیغمبران به زبان توده خود سخن رانده‌اند و لغات عجیب و غیر مأنوس استعمال نکرده‌اند. زیرا راه آنها روشن بوده و مردم را لازم بود با همان زبان مادری خود راهنمایی نمایند. چنان که قرآن این مطلب را آشکارا بیان نموده است، در آنجا که می‌فرماید:

«و ما أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ...» - «و هیچ پیغمبری را نفرستادیم مگر با زبان توده خود او تا بیان کند به آنها.» ^{۵۵} اما کسروی در این قسمت نیز از راه نیرنگ به میدان آمده است، زیرا مطالبی را که خواسته به تو بفهماند، نخست با استعمال پاره‌ای الفاظ نامأنوس، آنها را گیج می‌نماید! تا خواننده در مطالعه اولی چیزی به دستش نیاید و مدتی متحری بماند، تا آنکه بتواند با همان حال گیجی او را گمراه کند و همچنین با مطالب درهم برهم نادرست خود خواسته است چشم بصیرت توده را کور کند تا بتواند به سوی بدبختی بکشانند. توضیح این مطلب پس از دقت در اطراف

^{۵۴} دانشمند محقق، نویسنده مدقق جناب سید هادی خسروشاهی که بر چاپ دوم کتاب حاضر تعلیقه‌ای داشته، می‌نویسد: آقای حائری زاده نماینده اسبق مجلس شورای ملی به حقیر نقل می‌کرد که مخارج کارهای کسروی را شخصی به نام «خان بهادر» انگلیسی مقیم هند می‌پرداخته است. کسروی یک بار هم عکس او را به عنوان یکی از «پاکدینان!» چاپ کرده، از او تقدیر نمود!! یکی از نویسندگان معروف هم در مجله خوشه شماره ۵۰۷ در مورخ ۳۰ آبان ماه ۴۴ درباره روابط کسروی با بریتانیا خاطره‌ای نقل کرده و می‌نویسد:

یک خاطره!

«...در هر حال مجله پیمان تا قبل از شهریور ۱۳۲۰ در محیط خاموش و بی‌خبر تهران منتشر شد و عجیب بود با اینکه آن زمان مطبوعات با شدت سانسور می‌شد پیمان از گزند سانسور مصون بود.

حالا این مصونیت ناشی از کجا بود من به درستی نمی‌دانم، وقایع شهریور ۱۳۲۰ پیش آمد و چنانکه قبلاً گفتیم بازار آزادی خواهی و جریده نگاری رونق گرفت و پیمان هم تبدیل به پرچم یومیه شد.

در این موقع کسروی وکیل دعاوی و مدیر روزنامه پرچم بود. یاد دارم که روزی به من گفت:

نفع ایران در این بود که به صف متفقین بپیوندد و به آلمان اعلان جنگ بدهد. این به نفع ایران بود، این به نفع ایران بود، اما به نفع متفقین که قصد اشغال ایران را داشتند نبود، چنانکه من شخصا با سفیر انگلیس ملاقات کردم و از او خواستم که با این فکر یعنی اعلان جنگ ایران با متحدین (یعنی آلمان و ایتالیا و ژاپن) موافقت کند اما او روی موافقت نشان نداد.

در هر حال این اظهار خود کسروی است. آن هم موضوع پیشنهاد «من» می‌باشد که شما می‌توانید درباره آن خود قضاوت فرمائید.

اما درباره رابطه یک روزنامه نویس ایرانی با یک سفیر خارجی آن هم سفیر انگلیس، نمی‌دانم چه قضاوتی خواهید کرد؟

در هر حال قضاوت در این موضوع هم با توجه به اوضاع و احوال ایران آن روز و انگلستان آن روز، به عهده خود شماست...»

^{۵۵} سوره ابراهیم، آیه ۴ (مؤلف)

نوشته‌های او معلوم خواهد شد. بلی از اول چنین بوده که اینگونه بر انگیزته‌ها توده گیج و کور را لازم داشته‌اند، وگرنه پیغمبران واقعی که در هر زمان آمده‌اند با زبان توده خود سخن رانده‌اند تا توده بدانند که آنها چه می‌گویند و چه می‌خواهند.

مثلاً فهم قرآن در همان زمان خود میان توده عرب که توده پیغمبر اسلام بود دارای هیچ گونه دشواری نبوده و عرب‌های بادیه نشین هم مقصود را از آن عبارات شیوا درمی‌یافتند؛ اما کتاب «ورجاوند بنیاد» که به عقیده نویسنده‌اش کتاب آمیغهاست! و سراپا پاکی است و بنیاد پاک دینی! است، دارای واژه‌هایی است که هیچ کس از افراد توده با آن واژه‌ها آشنایی ندارد. و خود نویسنده هم به این معنی پی برده و در پشت جلد کتاب، هر یک از واژه‌ها را معنی کرده است.

پس کسی که می‌خواهد بفهمد که این مرد چه می‌گوید؟ باید پیش از وقت، واژه‌های عجیب و غریب او را روی پشت جلد کتاب حفظ کند و بداند؛ سپس به فهم مطالبش بپردازد. و چون به فهم مطالب شروع کند، باید خود را به کوری بزند تا پندارها را آمیغها ببیند!

خلاصه آنکه «ورجاوند بنیاد» را که برای بنیاد دین تازه خود نوشته است، هر ذی شعوری که آن را بخواند به بی‌شعوری نویسنده آن پی خواهد برد؛ زیرا لغاتی را خواهد دید که تاکنون در هیچ کتابی ندیده است و مطالبی را خواهد خواند که از: هیچ اندیشه پاکی تراوش نکرده است. مثلاً واژه‌های، آمیغ، آخشیج، شلپ^{۵۶}، فرهش، فهلیدن، شد سیدن خستوید سترسیدن! و مانند اینها که در آن کتاباً فراوان است و نویسنده آنها با نوشتن معانی آن لغات خیال کرده که برای خواننده راه را نشان داده است و نفهمیده حالا که می‌خواهد کتاب لغت بنویسد، حرکات لغات را هم لازم بود بنویسد که موقع تلفظ غلط گفته نشود؛ زیرا آن بقال و آن عطار که می‌خواهد از این کتاب چیزی بفهمد اولاً داند مثلاً شلب چیست. ثانیاً اگر دانست که شلپ به معنی شیرین است! چه داند که با کسر شین یا فتح آن و حرکات لازم چه جور است. زیرا زبان

^{۵۶}نویسنده دانشمند اسلامی جناب سید هادی خسروشاهی توضیح داده‌اند:

۱- یکی از نویسندگان معروف در شماره ۵۰۸ مجله خوشه مورخ هفتم آذرماه ۴۴ درباره لغت سازی کسروی می‌نویسد: «...می‌دانید که کسروی دچار مالخیولایی فارسی نویسی شده بود، کار زبان او کم کم به جایی کشیده شده که زبانش به کلی یک زبان بیگانه می‌نمود و خواننده فارسی زبان از فهم معنی بسیاری از کلمات مورد استعمال وی ناتوان بود. او که با فرهنگ و ادب گذشته ایرانی مخالف بود، بدین وسیله می‌خواست زبانی بیافریند که با زبان مولانا و سنائی و عطار و حافظ فرق داشته باشد.

و به همین جهت حتی از جعل کلمه هم مضایقه نمی‌کرد.

یک روز عصر در خانه کسروی (چهار راه بختیاری) نشسته بودم صحبت از کلمه (شیرینی) شد، کسروی گفت: شیرین آن چنان چیزی است که با شیر ساخته شده باشد! و برای ادعای مفهوم فعلی خود یعنی «شیرین» راست و روا نیست فرهنگ‌های فارسی هم کلمه ای نیست! پس بهتر است خودمان کلمه‌ای بسازیم. آنگاه گفت:

چون موقع خوردن شیرینی صدائی شبیه سین و شین از دهان خارج می‌شود، خوب است به جای شیرینی بگوئیم «شلپ» برون «قلب»!! او این کلمه من درآوری را تصویب کرد و در تمام نوشته‌هایش هم به کار برد. از آن پس کلمه شیرین و گیرای «شیرین» در منشآت کسروی جای خود را به کلمه ی بی معنی و خنک «شلپ» داد...

ولی معلوم نیست در کجای دنیا یک نفر می‌آید و در کنج اطاقش برای ملتی کلمه وضع می‌کند....

مادری خود توده نیست که نیازی به آنها نداشته باشد، بلکه یک زبان وحشی و غیر عادی است و باید قبلا بداند که چگونه تلفظ نماید.

شاید بگوید: که ما آن کتاب را به زبان عادی هم برگردانده ایم! که همه بفهمند، می گویم از یک برانگیخته، این حرف و این کار دلیل نادانی آن خواهد بود؛ زیرا چه باعث بوده که کتابی را از آخشیخ، شوند، گویاک، گسترکاک، گزربدن! و مانند آنها پر نموده و به دست دیگری بدهد که آن را ترجمه کند و به مردم برساند؟ این خود دلیل بر ناهمی و یا بر نیرنگ بازی او خواهد بود؛ زیرا هیچ برانگیخته ای در زمان خود کتاب حقایق خود را به دست دیگری نداده است که ترجمه کند و به توده بفهماند!

باز ممکن است بگوید: این کتاب با زبان پاک است، یعنی آلوده به زبان بیگانه نیست، می گویم: این حرف هم غلط است، زیرا این کتاب برای کیست؟ اگر بهر توده است باید خود به زبان توده باشد، نه اینکه ترجمه شود و اگر بهر توده نیست، پس چرا ورجاوندش می خواند؟ کتابی که بهر توده نیست ورجاوندش از کجاست؟ و باز شاید سنگر عوض نموده و بگوید: من برای اصلاح آمده ام و از جمله اصلاحات هم یکی پاک گردانیدن زبان است. می گویم: وظیفه پیغمبر یا برانگیخته اصلاح اخلاق توده و جامعه است نه اصلاح لغت توده!...

تازه اصلاح لغات و وظیفه کسانی است که کاملا در زبان شناسی مهارت داشته و به قواعد قیاسی و استعمال اساسی هر یکی از مفردات لغت مسلط و محیط باشد؛ تا بتواند هر کلمه ای را که می خواهد در معنی درست خود به کار برد دلیل علمی بیاورد. و بداند که استعمال کلمات به دلخواه نیست؛ بلکه تابع استعمال توده صحیح الهجه است. مثلا در زبان و لغت عرب می بینیم کلمه «ادراک» استعمال شده است. در حالی که مجرد آن «درک» به کار برده نشده است؛ پس نمی توانید «ادراک» را گرفته و از آن درک بیرون آوریم و آن را صرف کنیم و مشتقات دیگر درست نمائیم. و مانند این قبیل الفاظ در همه لغات موجود است. پس مصلح لغات از خود نمی تواند هر واژه ای را گرفته و بدون دلیل به کار برد. و نمی تواند از «کینه توزی» واژه «توزیدن» را در آورده و مشتقاتی از آن بسازد. علاوه این کار از محیط برانگیختگی دور است؛ زیرا به طوری که گفته شد وظیفه پیغمبر همان اصلاح جامعه است که باید با زبان معمولی توده حرف بزند تا بتواند راه را به آنها نشان دهد؛ نه به زبانی که خودش درست می کند یا به زبانی که از میان رفته و راه استعمال آن بسته شده است.

۶. نیرنگ بازی او در سیاست

نخستین نیرنگی که به خرج داده و در پیشرفت مقصود خود عامل مهمی بوده است آن است که قانون کشور را تا اندازه ای یاد گرفته است که هم معاش خود را به وسیله آن تأمین نماید و هم ضمنا به انتشار مقاصد سوء خود مبادرت ورزد قانونی که خود او عقیده به آن ندارد. قانونی که در نکوهش آن کتابی به نام «قانون دادگری» نوشته است و آن کتاب را برای رضاشاه تألیف و تقدیم نموده است! و در آن کتاب مواردی را که از پندار خود درست کرده است، به شاه پیشنهاد کرده بود که بلکه مورد قبول افتد؛ ولی پذیرفته نشد!

مقصود آن است که این مرد بنا به نوشته‌های خود که در کتاب «قانون دادگری» است به این قانون‌های دادگری عقیده ندارد. و با اینکه پیغمبر! یا به قول خودش برانگیخته باید از هیچ چیز نه‌راسد، از دیوان کیفر ترسیده و در نوشته‌های خود کمال احتیاط را به کار برده که برخلاف قانون چیزی را ننویسد. ولی آن را که ما از نوشته‌های او دریافته‌ایم این است که این مرد، نیرنگ دقیقی به کار برده است که از یک سو قانون را وسیله پیشرفت کار خود قرار داده و از سوی دیگر با تهیه مقدمات لازم می‌خواهد علیه حکومت قانونی قیام نماید!! و برای آماده کردن وسایل این نیت فاسد؛ می‌کوشد. و دریافت این معنی از نوشته‌های او خیلی دشوار است. ولی این حدس ما از چندین جهت ممکن است صائب باشد. اینکه برای جلب نظر مردم حدسیات خود را می‌نویسیم تا چگونگی روشن شود.

اولاً- در کتاب «بهائیت‌گری» درباره علی محمد باب چنین می‌نویسد: «اگر علی محمد باب عربی‌های غلط نبافتی و برخی سخنان معنی دار و سودمند گفتی، بی‌گمان کارش پیش رفتی و به دولت چیره شده آن را برانداختی.»^{۵۷}

از این نوشته چنین نتیجه می‌تواند گرفت که اگر کسی به برانگیختگی برخیزد و سخنان معنی دار و سودمند بگوید، قطعاً کارش پیشرفت نموده و به دولت غالب آمده و آن را از پا برمی‌اندازد. و اینکه خود را برانگیخته می‌داند جای شبهه نیست. و سخنان خود را علاوه از اینکه معنی دار می‌داند همه‌اش را حقایق می‌پندارد. و نیز جای شبهه نیست که در کتاب «یکم آذر» جلو یارانش چنین گفته:

«اینها را می‌گویم که چیزی از شما نهفته نماند، از آن سو بدانید که در این کوشش‌ها خواست خدا در میان است و بی‌گمان پیش خواهد رفت.

چیزی که هست ما می‌خواهیم که در امروز بکوشیم و این خواست خدا را پیش بریم، باید شایندگی از خود نشان دهیم. بدانید ای برادران کار ما بسیار بزرگ است، این روز در جهان کاری بزرگ تر از این نیست.

کار ما تنها آن نیست که ایران را از این پراکندگی و آلودگی بیرون بریم و شرق را از درماندگی رها گردانیم!

این نیز هست که تکانی به جهان دهیم و جهانیان را چند گامی پیش بریم!»

تفصیل این سخنرانی در کتاب «یکم آذر» او چاپ شده، و نیز در همان کتاب چنین نوشته:

«به هر حال دشمنان ما پنبه از گوش خود درآورند، بشنوند: ما در برابر کسانی که از راه بی فرهنگی یا الواطی می‌آیند زبونی نخواهیم نمود، از جلو آنان درآمده تا کشتن و کشته شدن پیش خواهیم رفت....»^{۵۸}

و نیز در شماره دهم نیمه دوم پرچم ۱۳۲۲ چنین می‌نویسد:

^{۵۷} بهائیت‌گری، صفحه ۲۴ (مؤلف)

^{۵۸} «یکم آذر» صفحه ۲۶-۲۷ (مؤلف)

«این کار ماست که جهان را از گمراهی ها از هر گونه که باشد بپیرائیم. این گنبدها را براندازیم. بتخانه‌ها را ویران کنیم. کتاب های بدآموزی را نابود سازیم. با هر گونه دسته بندی دشمن باشیم. اینها بایاهای ماست و باید در این زمینه پافشاریم و استوار باشیم. باید به گفته های خیره روبانه و ریشخندهای بی فرهنگانه ناکسان ارجی نگزاریم.

باید پاسخ آنان را با مشت و سیلی دهیم، این ناکسان که سرمایه شان جز ریشخند و خیره روئی نیست، به پاسخی جز مشت و سیلی نیاز نمی دارند!»^{۵۹}

خوانندگان گرامی، همین نوشته‌های او را که با مدارک کامل در اینجا آوردیم بخوانند و به بی اعتنایی او به قانون کشور بی برند و بدانند: قانون مایه هوچیگری او است. قانون ابزار جارو جنجال او است. وگرنه قانون در نظر او هیچ ارزشی ندارد. زیرا اگر قانون در نظر این مرد ارزش و احترامی داشت، به این گونه تهدیدات که دلیل استبداد و دیکتاتوری است، نمی پرداخت. در کجای قانون است با کشتن و کشته شدن باید پیش رفت؟!... در کجای قانون است که پاسخ حرف را با مشت و سیلی باید داد؟!...

شگفتی فزاید! این مرد در کتاب «دین و جهان» به آقای کفیل فرهنگ ایراد گرفته و چنین می نویسد:

یکی بگوید: آقای کفیل این کتاب‌ها پراکنده شده و مایه شور و تکانی در هیچ جا نگردیده؛ این در کجای قانون است آقای کفیل؟!...^{۶۰}

ما هم می گوئیم: در کجای قانون است که پاسخ حرف، کشتن و کشته شدن یا مشت و سیلی باشد آقای رهنما؟!...

کسروی منتظر انقلاب است!

ثانیا قانون این مرد همین است که هر جا ناتوان ماند دشنام بدهد!... و اگر توانست و راهی را پیدا کرد آشوبی برپا نماید و مشت و سیلی و کشتن و کشته شدن را به کار اندازد!...

اکنون که ناتوانست و نمی تواند مقاصد شوم خود را انجام دهد با حرف تهدید می نماید و خود معترف است که مقدمه انقلاب را دارد مهیا می کند! و در این باره در همان کتاب چنین می نویسد:

«همه جنبش ها از سخن آغاز گردد. نخست سخنانی گفته گردد و راهی نشان داده شود، و یک دسته از پاکدلان و غیرتمندان آن سخنان را پذیرد و در پیرامونش دسته بندند و یکدل و یکدست به کوش هایی پردازند و با ناپاکدلان و تیره مغزان به نبرد کوشند و کم کم نیرویشان بیشتر گردد و زمینه کار آماده شود.

^{۵۹} پرچم ، سال ۱۳۲۲، صفحه ۴۰۹ (مؤلف)

^{۶۰} دین و جهان، صفحه ۶۳ (مؤلف)

راه این است و ما نیز آن را گرفته ایم و پیش می رویم و نزدیک است آن روزی که یک گام دیگر نیز برداریم و رشته کارها را به دست گرفته آئین خود را هر باره روان گردانیم.^{۶۱}

نویسنده این حرف ها که به یارانش نوید انقلاب را می دهد و در خیال خام خود منتظر فرصت است بلکه یک بدبختی دیگری میان توده بدبخت ایجاد نماید، آیا دلبستگی به قانئن تواند داشت؟!... آیا قانون در نظر این مرد بازیچه نیست؟!

شگفت آن است که همچو کسی با همچو نوشته هائی، باز قانون را به رخ می کشد!... تو گوئی دولت بچه است و او می تواند در اینجا نیرنگ به کار برد!... خود او قانون را زیر پا نهاده و بر خلاف قانون اساسی انجمن های مولد فتنه برپا می کند که مخالف نص صریح اصل بیست و یکم متمم قانون است.^{۶۲} و مردم را به هیجان آورده و تولید فساد می کند. و چون فتنه برپا می شود قانون را به رخ می کشد و موقع است که دولت جلو احساسات مردم را بگیرد!... و چنین می نویسد:

«این دولت پاسخ دهد و به ما بگوید چه شد که درباره وحشیگری های تبریز قانون را زیر پا نهادند؟»

پاسخ را ما می دهیم و می گوئیم: آقای رهنما، خودتان درباره بی فرهنگی، مشمت و سیلی را قانون گذارده اید و کشتن و کشته شدن را کیفر قرار داده اید. تبریزی ها هم برطبق قانون خودتان رفتار نموده اند و چند مشمت و سیلی به کار برده اند و هنوز ماده دوم قانون شما را که کشتن است به کار نبرده اید و باید شما از این کار تبریزی ها خشنود شوید که قانون خود شما را به کار برده اند، وگرنه شمائید که به قانون احترامی نمی گذارید، شمائید که مردم را به هیجان می آورید، شمائید که کتاب های دینی مردم را می سوزانید، شمائید که قرآن ششصد میلیون مسلمان را در میان مسلمانان می -سوزانید. میدانم خواهد گفت: من کجا قرآن را سوزانیده ام؟!

می گویم: سوزانیدن مفاتیح الجنان که متحوی پانزده سوره قرآنی است با سوزانیدن خود قرآن در نظر مسلمانان جدائی ندارد؛ لذا مسلمانان غیور تبریز و مراغه و میاندوآب در برابر چنین بی فرهنگی ها و بی شرمی ها چند مشمت و سیلی به کار برده اند و شما طاقت آن را نیاورده و به هزار حيله و نیرنگ می خواهید دولت را به تحریک آورید که چند بمب افکن به فراز تبریز و مراغه و میاندوآب فرستاده و چهار صد هزار نفر اهالی را بمباران نماید!...

پس از این همه بیانات، برهیچ کس پوشیده نماند که این مرد می خواهد بر ضد دولت قیام نماید و آشوبی برپا کند و در صفحه آخر «دین و جهان» صریحا می نویسد:

«و اینکه ما به خاموشی گرائیده ایم به پاس نام دولت است که به هر حال به روی خود می دارند و این پاسداری پایان ناپذیر نخواهد بود» و با ملاحظه آنچه که از صفحه ۶۱ همان کتاب نقل نمودیم مطلب روشن تر می گردد و نیز پوشیده

^{۶۱} دین و جهان، صفحه ۶۱ (مؤلف)

^{۶۲} متمم قانون: «انجمن ها و اجتماعاتی که مولد فتنه دینی و دنیوی و مخل به نظم نباشد در تمام مملکت آزاد است...» (مؤلف)

نماند که قانون، مشروطه، آزادیخواهی و مانند این کلمات در نظر این مرد بازیچه است. قانون را برای اهل قانون، پیراهن عثمان نموده است که بلکه بتواند چشمه‌ای گل آلود کند و ماهی بگیرد!...

۷. نیرنگ بازی‌های گوناگون

این مرد تو گوئی عمر خود را در نیرنگ و حيله تباه کرده است و ما را مجالی نیست که همه نیرنگ بازی‌های او را بنویسیم. و از آنچه نوشته شد، میزان کار او تا درجه‌ای روشن گردید که از روی چه بنیاد است.

این مرد خیال می‌کند که با فریب کاری و دغل بازی کاری را می‌تواند پیش برد و با اعمال ناشایسته جلو حقایق را می‌تواند بگیرد! گاهی برای شورانیدن آزادیخواهان نسبت به علماء حرف‌های بی سروتھی می‌نویسد و می‌گوید علما دشمن مشروطه هستند؛ علمائی که اگر آنها نبودند ایرانی توانای جنبشی را نداشت. علمائی که ریشه استبداد را با فداکاری‌های گوناگون خود برانداختند، علمائی که در راه آزادی به سردار رفتند و در هر کوی و برزنی کشته شدند و با خون‌های خود بنیاد آزادی را محکم نمودند.

آیه الله بهبهانی بزرگ، شادروان اصطهباناتی رادمرد معروف، ثقة الاسلام تبریزی و ملک المتکلمین. این مردان آزاده و صدها مانند آنها زندگانی خود را فدای آزادی نمودند و رفتند که کسروی پس از مدتی برای انجام مقاصد شوم خود بیاید و روان آن‌ها را با دشنام دادن به علماء و بدگوئی به پیشوایان دین، ناراحت نماید!

گاهی برای شورانیدن دولت می‌نویسد علماء قانون شکنی می‌نمایند و احترام قانون را نگاه نمی‌دارند. یا می‌نویسد علماء مالیات دادن و سرباز دادن را حرام می‌دانند. یا می‌نگارد علماء سلطنت و حکومت را از آن خود می‌دانند و دولت را جایز و غاصب می‌دانند. و همه این حرف‌ها برای ایجاد دشمنی میان علماء و دولت است و از حلقوم پاکی بیرون نمی‌آید.

زیرا اولاً: کسی که خود قانون شکن است، نباید قانون شکنی را به دیگران خرده بگیرد. و ما رفتار او را با قانون در بندش همین گفتار، برای خوانندگان آشکار نمودیم.

ثانیاً: علماء اگر در جائی نسبت به قانون اظهار مخالفت نموده‌اند، عین موافقت با قانون اساسی است؛ زیرا مدلول اصل دوم متمم قانون اساسی که تغییر بردار هم نیست! حاکی است که هر قانونی که مخالفت با قواعد مقدس اسلام داشته باشد عنوان قانونیت ندارد.

بنابراین وقتی که علماء مخالف قانون مالیات شراب و مالیات زنان نابکار و سایر مالیات نامشروع می‌شوند، در حقیقت موافق قانون اساسی رفتار نموده‌اند و از این جهت پول‌هایی را که از راه مالیات‌های نامشروع به صندوق دارائی می‌رود و با سایر مالیات‌ها مختلط می‌گردد، پول به دست آمده از راه مشروع نمی‌دانند و می‌گویند پول‌های ناپاک را کسان پاک نباید بگیرند.

و اگر همین رفتار علما موشکافی شود، دیده خواهد شد که بر صلاح مملکت و ملت بوده و می‌باشد و مطابق قانون اساسی است.

اما اینکه در غالب نوشته‌های خود می‌نویسد که علماء حکومت را حق خود می‌دانند. و در هفته نامه پرچم همین سال، در این موضوع جاروجنجال به راه انداخته و از علماء تبریز به چند پرسشی پرداخته و چنین می‌نویسد:

« شما که حکومت را حق خودتان دانسته و دولت را غاصب می‌نامید، دلیلتان با این ادعا چیست؟ ... هر دلیلی که دارید به ما آگاهی دهید.»^{۶۳}

می‌گویم: اولاً: شما چه کاره هستید و چه عنوانی دارید که همچو سؤالی را از ملایان تبریز نموده و دلیل بخواهید که آگاه شوید؟!

ثانیاً: دلیل شما چیست براینکه علماء حکومت را حق خود می‌دانند؟ در کجای نوشته‌های آنها هست که حکومت حق ماست؟! آقای رهنما! در زمان شاه سلطان حسین، علماء قادر بودند که سررشته داری را از شاه سلطان حسین بگیرند، ولی نگرفتند؟! آدمی خوب است تا این اندازه زورگوئی نکند و قدری خجالت بکشد. شما خیال کردید که اگر این حرف‌های پوچ را بنویسید و چاپ کنید، دولت همه ملایان تبریز را به دار خواهد زد و بساط علما را خواهد برچید؟! شما تصور کردید که اولیای امور هر سخن ناسنجیده و خام را گوش خواهند داد؟!

آقای رهنما!... چنین بینگاریم که علماء، دولت را غاصب می‌دانند و چنین فرض کنیم که حکومت را حق خود میدانند، آیا دولت را کافر و بت پرست هم می‌دانند؟!

آیا دولت و اولیای امور را بی‌دین هم می‌نامند؟!... تنها شمائید که در زیر پرچم دولت زندگی می‌کنید و دولت را بی‌دین می‌دانید!... زیرا شیعه را بی‌دین می‌دانید و دولت هم شیعه است!... شمائید که حکومت را حق خود می‌دانید و کوشش می‌کنید که کارها را به دست بگیرید. شما می‌نویسید:

«و نزدیک است آن روزی که یک گام دیگر برداریم و رشته کارها را به دست گرفته آئین خود را از هرباره روان گردانیم.»^{۶۴}

شمائید که خجالت نکشیده، پرچم مخالفت بردین و ملیت ایرانی برافراشته‌اید. با همه این اوصاف از گریبان مشتکی دانشمندان دین که پاکدامنی آنها بر همه کس معلوم است گرفته، و اوصاف خودتان را بر آنها نسبت می‌دهید!

^{۶۳} پرچم، شماره سوم، صفحه سوم، سال ۱۳۲۳ (مؤلف)

^{۶۴} دین و جهان، صفحه ۶۱، سطر ۱۸ (مؤلف)

ما نمی خواهیم از همه معممین طرفداری نمائیم، و از کسانی که چند متر سفید به سر بسته و خود را عالم می داند دفاع کنیم، بلکه دفاع ما از علمائی است که درد دین دارند و غم اسلام را می خورند و در راه ترویج حقایق می کوشند و مخالف خرافات هستند. البته همچو عناصری، پاک، و کسروی با این پاکمردان سروکار دارد و آنها را نکوهش می نماید و این همه افتراها را به آنها می بندد!...

پایگاه اینترنتی
بهائیت در ایران

این مرد در نگارشات خود همان روش دفاع از پزشک احمدی را گرفته و هر رطب و یابسی را که به قلم زهر آلودش می آید، می نویسد و هر نیرنگی را که می تواند به کار می بندد. حتی در تاریخ نویسی که باید کاملا جنبه بی طرفی را مراعات کرد، این آقای راهنما!... نه تنها بی طرفی را مراعات نمی کند، بلکه از خود داستان هایی ساخته و بر آن ها جنبه تاریخی می دهد.

من نمی خواهم داستان های ساختگی او را که در تاریخ مشروطیت یا جنبش آزادیخواهان آورده است بنگارم، زیرا این کار خود یک کتاب دیگری می خواهد که تألیف شود، کسانی که از تاریخ مشروطیت آگاهند با مطالعه کتاب این مرد، چگونگی را خواهند دانست و داوری خواهند کرد.^{۶۵}

اساسا نیروی نیرنگ در این مرد موهبت شیطانی است و با این وصف نمی توان نیرنگ های او را یکایک شمرد. گویند شاعری، دیوان خود را به استادی عرضه داشت که ملاحظه نموده و هر شعری را که برخلاف قاعده دید، انگشتش را روی آن بگذارد، استاد پس از مطالعه، انگشتش را روی کتاب گذاشت! یعنی همه اش بی قاعده است. اکنون باید انگشت را روی همه نوشته های کسروی گذاشت که همه اش نیرنگ است. تاریخ شیعه را می نویسد، خواستش نیرنگ است. تاریخ زندگانی خود را می نویسد، نود درصد دروغ و نیرنگبازی است. گراورهایی که در کتاب خود چاپ می کند همه اش نیرنگ است. یکایک، از آغاز تا انجام نوشته هایش حيله، کارهایش نیرنگ، رفتارش فریب کاری، کردارش تزویر و ریا، همه اش دغلبازی، همه اش نادرستی، همه اش بدگوهری!...

شما خواهید دید که در پاسخ این کتاب ما، چه حيله ای را به کار خواهد برد؟!

خواهید دید که اگر یک نقطه ضعفی را پیدا کند، چه جار و جنجالی به راه خواهد انداخت!

خواهید دید چه دروغ هایی به من نسبت خواهد داد!

خواهید دید چه دشنام هایی خواهد نوشت!...

خواهید دید چه تهدیداتی خواهد نمود!...

^{۶۵} برای مزید اطلاع در زمینه بی مدرک بودن تاریخ مشروطیت کسروی به کتاب «خطابه تقی زاده درباره تاریخ اوائل انقلاب مشروطیت» چاپ طهران، صفحه ۴۷ و ۴۸ مراجعه شود. (س.خ)

www.BahatismIran.com

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

ارتباط با ما:

info@bahatismiran.com

info@bahatismiran.net

bahatismiran@gmail.com

bahatism1@yahoo.com

